

مدت عمرش شصت و چهار سال . ایام سلطنتش سی سال . مملکتش آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و فارس . فرزندان او شش نفر بودند: میرزا پیر بوداق ، حسنعلی ، محمدی میرزا ، ابویوسف میرزا ، ابوالقاسم میرزا ، فرخزاد میرزا .
از آثارش مسجدی است رفیع البنیان که در بلدهٔ جنت نشان تبریز واقع است**
و هیچ کس بنائی به این پرکاری نشان نداده . در پیش طاق و الایش رواق فلك
اطلس پست و در مقابل شمسه ایوانش مهر گردون زبردست .

شعر

طاق بلندش به فلك گشته جفت مایل او گشته فلك در نهفت
قبهٔ او بر شده بالای چرخ فرش تپش اطلس و الای چرخ
و متصل به مسجد گنبدی در کمال زیبائی و رفعت برافراخته‌اند . مهندسان
حاذق و نقاشان مدقق آن گنبد را به نقوش غریبه، به طلامزین و محلی ساخته‌اند و
املاک بسیار بر آن مسجد وقف کرده‌اند .

شعر

رفته آوازه قاف تا قافش قاف تا قاف گشته او قافش
ساکنانش مرفه الحالند وز غم دهر فارغ البالد
کآنچه خواهند بی‌قصور و فتور می‌رسد بی‌ترددی به حضور
در تاریخ واقعهٔ او گفته‌اند :

نظم

شد گشته جهان‌شاه شه ملک ستان در روی زمین بد او خداوند جهان
او گشته شد جهان خراب از مرگش تاریخ وفات او «خرابی جهان»
دیگری نیز گفته :

۱- تصحیح قیاسی- نسخ ؛ بود . - ذاقیه شعر مکرر است . ۲- از قاضی ابوبکر طهرانی است .

«زبان حال از برای تاریخ بدین دوبیت ناطق گشت . اردوی جهان...»

اردوی جهان شاه بهادر نویان با آن همه اسباب و زبردستی و پشت
 ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و تاریخ «حسن بیگ بکشت»
 و محمدی میرزا بن جهان شاه نیز چنان که مذکور گردید در این سال کشته شد.
 خدمتش چهارده سال در اصفهان حکومت کرد [و نسبت به رعیت ظلم و ستم و جور
 و جفا می نمود و آثار عدل و انصاف و رسوم مرحمت و انتصاف بر خاطر او خطور
 نداشت و عاطفت را جرم و گناه می پنداشت. اوقات شب و روز او به ظلم و فسق و فجور
 مصروف بود و همیشه تمامی همت او بر ملاحی و مناهی و انواع معاصی و بی راهی
 می بود.] اراذل را والی و عالی می ساخت آخر الامر ایشان را گرفته بعد از استیفای
 مال به قتل می آورد و بعضی را به اهل شهر و ولایت می فروخت و صد تومان و دو
 تومان از فقرا می گرفت و ایشان را هم به قتل می آورد. **

قتار در قضایائی که در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه واقع شده

و لشکر کشیدن حسن پادشاه به جانب آذربایجان

و شکست یافتن حسنعلی ترکمان ولد جهان شاه

چون خسرو انجم به نقطه اعتدال ربیعی رسید و بید بر قصد اعادی دولت آن
 حضرت که دم از خلاف می زدند، خنجر آبدار بیرون کشید و سوسن زبان دشنه
 به طعن مخالفان تیز کرد و اشتعال برق چون جوهر تیغ مبارزان در تموج آمد و
 صاعقه اتصال بحار دخان «ابابیل» ترمیم بحجارة من سجیل^۲ بر سر مردمان
 قراقوینلو بازیدن گرفت، در اوایل بهار پادشاه عالی تبار از قشلاق دیار بکر بیرون
 آمده علم عزیمت به جانب بغداد برافراخت. در اثنای راه موصل و سنجان و اربیل
 را مسخر گردانید.

چون حوالی بغداد محل نزول شهریار عالی تبار گردید، پیر محمد الپوت که

بعد از پیر بوداق میرزا به فرمان جهان شاه پادشاه والی آن دیار شده بود آغاز مخالفت کرده خود را از دولت متایعت محروم گردانیده در گرداب اضطراب و دجله اندیشه های ناصواب انداخت و چریک منصور آغاز محاربه و محاصره نمودند. چون ایام محاصره به مدت چهل روز امتداد یافت و فتح روی نمود، بنا بر آن، آن حضرت ترك محاصره کرده عنان عزیمت به جانب آذربایجان منعطف ساخت.^۱

چون صحرای موش محل نزول سپاه بحر جوش رعد خروش گردید، رسولان حسعلی به درگاه عالم پناه رسیدند و مکتوبی که حسعلی فرستاده بود گذرانیدند مضمون آن که از برای خون پدر و برادر هیچ غباری به خاطر فقیر نرسیده و ایشان را یامن از ابوت و اخوت بجز صورتی خالی از معنی نبود و ابوت بی عطف و اخوت بی مروت عین بیگانگی است و نعمت قتل ایشان علاوه سایر ایادی است. اگر بدین جانب نهضت فرمایند، اصلاً غباری به خاطر بنده نمی نشیند. در آن اثنا، سلطان محمود حاجی لو که به حسعلی خدمت بسیار کرده بود و وعده نموده بود که چون پادشاه شود وی را توازش بسیار کند، بنا بر التماس حسن پادشاه وی را به اتفاق ایلچیان به نزد حسعلی فرستاد. چون به اردوی حسعلی رسید، امرا به حسعلی گفتند که اگر پادشاه رخصت دهد ما این رسول را با سی نفر نوکر که همراه دارد به قتل آوریم تا حسن پادشاه را مشخص شود که ما تابع او نخواهیم شد. بنا بر آن، حسعلی ایشان را به امرا تسلیم نموده، امرا سلطان محمود را با سی نفر از نوکران به قتل آوردند. **

چون موضع بلده خوی محل نزول پادشاه والا گهر شد، منہیان به عرض رسانیدند که جمعی از اکراد متوجه درگاه حسعلی اند. بنا بر آن صوفی خلیل موصلو را آن حضرت به دفع آن جماعت روانه گردانید. امیر مشارالیه ایشان را به چنگ

۱- يك ج ۲ ص ۴۶۱، در این ولا، حسعلی بعد از قتل مادر و برادر به صوب دفع جغتای میل کرده به موضع میانه و دبه ترکمانکندهی سیر می کرد.

آورده روانه درگاه عالم پناه گردانید. حکم عالی صادر شد که چشمهای ایشان را از کله سربرون آورند و از آن جانب حسنعلی از تر کمان کندی به تدریج به مرند آمده از چهار طرف اردوی خود را خندق برید. حسن پادشاه فوج فوج لشکر خود را به اردوی حسنعلی می فرستاد تا دست برد می زدند. از آن جمله ساتلمش میر آخور با جمعی از جوانان با تهور بر کنار خندق رفته جمعی از ملازمان حسنعلی را به قتل آورد. حسنعلی از مهابت عسا کر ظفر شعار چون نقطه مرکز قدم از خندق بیرون نمی توانست نهاد و اردوی او از غایت مکث و کثرت حیوانات متعفن شده آب و علف ناپیدا گشت. حسن پادشاه یک منزل پس نشست تا حسنعلی به فرار فریفته شود و از خندق بیرون آید و حسنعلی از غایت خوف اصلا قدم از خندق بیرون نهاد.

و در آن اثنا، حسنعلی شاه منصور شاه سوار بیک و امیر ابراهیم شاه^۲ را با فوجی از سپاه به قراولی فرستاد ایشان طریق بی وفائی مسلول داشته به حسن پادشاه پیوستند. چون این خبر به حسنعلی رسید، متعلقان ایشان را به قتل آورده از امرای عظام سولان بیک^۳ علی پاشا را نیز به یاساق رسانید.

اما اردو بهم بر آمده بعضی به ملازمت حسن پادشاه رفته و فوجی روانه اردوی سلطان ابوسعید شدند و قریب سی هزار خیمه در یورت ماند و دوروز آن یورت چون بهشت شداد خالی افتاده بود^۴. بعد از آن عسا کر حسن پادشاه عدت نمودند و حسنعلی خود را به بردع انداخت. فرزندان پیری قرامانی^۵ خواستند کداو را مقید ساخته به درگاه حسن پادشاه فرستند. آخر نادم شده دست از او

۱- بت ج ۲ ص ۴۶۳: از غایت مکث و کثرت حیوانات و مردن بهایم متعفن..

۲- بت ص ۳۶۵: امیر شاه علی بیرامی از وی روگردان شده، به تفیق بر آرزاده ش شده منصور اربینک و امیر ابراهیم شاه. ۳- بت - نسخ: امرای عظام سولان بیک و علی پاشا

۴- مط. ص ۱۳۳۱، امرای به سبب توهمی که از او داشتند سوابق حقوق زیاده نگاشتند و به اردوی امیر حسن بیک ملحق شدند. امیرزاده حسنعلی چون از بی وفائی امرای وقوف یافت و شنید که لشکرهاى جنگی به سلطانیه رسیدند و جمعی به تبریز در آمدند مرده او به نومی بد به بر آمسک ضبط اجواز لشکر نتوانست کرد.

۵- بت: که بعد از واقعه جهان شاهیه به حکومت آن دینار استقرار یافته بودند

احسن التواریخ

برداشتند تا او خود را به اردبیل انداخته روانه اردوی سلطان ابوسعید گردید. حسن پادشاه اغور لومحمد را به جانب جوشین و یوسف را به جانب سراب ارسال نموده و ابویوسف میرزا را که در اردو مقید بود میل کشیده به جانب تبریز فرستاد تا گورخانه پدر مجاور باشد و کوتوال قلعه ماکو، زن حسنعلی را گرفته به فرستاد و «حسن پادشاه» سلطان خلیل را از برای تسکین فتنه و ترفیه سکان تبریز روانه نمود.

در مقام خوی خبر رسید که شاه علی بیک پرناك قلعه النجق را تسخیر کرده است. داروغه جغتای که از قبل سیدمزید ارغون «منقلای» بود چون این خبر را شنید ترك حكومت نکرده کیفیت حال را به امیر سید مزید ارغون اعلام کرد و در آن اوان امیر سید مزید در دو منزلی تبریز رسیده بود روانه اردوی سلطان ابوسعید گردید. به اتفاق متوجه میانه شدند. چون حسن پادشاه از توجه سلطان ابوسعید خبردار گردید سلطان خلیل را از تبریز طلب کرد. **

ذکر آمدن سلطان ابوسعید از خراسان به آذربایجان

و گشته شدن او بدست حسن پادشاه ترکمان

در آن اوان که شهریار آذربایجان میرزا مظفرالدین جهان شاه ترکمان در دیاربکر به قتل آمد، علی بیک جغتایی که از نزد سلطان ابوسعید به رسم رسالت به تبریز آمده بود قاصدان به خراسان فرستاد و در ثانی عشر ربیع الثانی که جهان شاه پادشاه گشته شده بود، در ثالث جمادی الاخر این خبر در مرو به سلطان ابوسعید رسید. بنا بر آن، خسرو آفاق از یورت قشلاق به عزم یورش آذربایجان و عراق در حرکت آمد.

شعر

غریوی کزان شد سراسیمه دیو

برآمد ز کوس زوارو غریو

ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه ز گرد سپه مهر گم کرد راه

امر عالی صدور یافت که امرای ثغور مثل علی جلایر داروغه دامغان و سید محمد هزار جریبی والی سمنان و محمدیار داروغه سبزوار قبل از توجه عسا کر نصرت شعار بدان دیار روند. بنا بر فرمان، ایشان با سپاه سنگین در ورامین نزول نمودند و بدبسته هجوم سپاه جغتای در عراق و آذربایجان افتاد. چون اهل عراق سالها لگد کوب ظلم و ستم تر کما تان شده بودند و تیر زهر آلود دعای دردمندان به جایی رسیده بود [که دولتش را به خاک مذلت دوختند و تاج و تخت و جاه و جلالش را دهم سوختند] از آمدن جغتای شادمان شدند. امرا بعد از چند روز روانه ساوه گشتند. شاه حاجی بیک که از قبل حسنعلی حاکم آن بلده بود بیرون آمده دستگیر گردید، و امرا بر ساوه مستولی گشته از آن جا به جانب کاشان نهضت نمودند و در آن اوان، به امیر سید مزید ارغون که با بیست هزار سوار و دوهزار گردون از اردوی همایون می آمد، پیوستند. امیر سید مزید به جانب خرورده^۴ که معسکر ابوالقاسم میرزا بود توجه نمود. ** بعد از قتال و جدال ابوالقاسم میرزا گریخته لشکرش متفرق شد. در آن اثنا، میرزا سلطان محمود با سپاه نامحدود به امیر سید مزید ملحق گردیده آن دو نیک اختر به اتفاق یک دیگر علم عزیمت به جانب سلطانیه بر افراختند.

در آن اثنا خبر آمد که حسنعلی با سپاه بسیار به میانه آمده است. رسولان

۱- جمله زائد و منطوقی به نظر می رسد. - نو: شخص دولت به خاک مذلت دوخته و تاج... دهم سوخته ۲- با این که این شخص دل با جغتایان یکی داشت و در صدد پیوستن به آنان بود. غارتگران جغتای، ذخیره و اسباب اوزا انتهاب نمودند و کتولای همراه کرده اوزا به خراسان به درگاه فرستادند و در قم و ساوه داروغه تعیین و دست تسلط بر حقوق دیوانی و اموال ترکمانان و شدت قص دراز کردند. (دیوار بکریه ج ۲ ص ۴۴۵)

۳- به قصد تصرف اصفهان به طرف کاشان رفتند ولی چون شنیدند ابوالقاسم میرزا پسر جغتای شده از جانب کرمان رأیت تسخیر عراق بر افراشته متوجه اصفهان است و به اجازه سلطان به مقبضه او شتافتند. (دیوار بکریه) ۴- نسخ: خرورده - ظهراً صحیح نباشد. در این حدود مکانی بدین نام نیست و علی القاعده باید خرورده محلات باشد. طبع مصلح تسعیدین این محل را خرورده ضبط و جوی آن را در نواحی درگزین تعیین کرده است.

فرستادند^۱ و مکتوبی که حسنعلی به سلطان ابوسعید فرستاده بود مضمونش را در مکتوب نوشتند که: عراق را ملازمان شهریار آفاق تصرف نمایند که ما را با آق-قوینلو کارعظیم واقع شده است و محافظت آن دیار نمی‌توانیم کرد. مکتوب را همراه ایلچی به حسنعلی^۲ فرستادند و گفتند که ما به رضای او به عراق آمده‌ایم و اکنون خلاف آنچه در این مکتوب است به ظهور می‌آید. این صورت موجب تزلزل بنیان محبت خواهد بود نسبت به سلطان ابوسعید.

امیرسیدمزید به جانب امامزاده سهل‌علی معاودت نمود و آوازه انداخت که میرزا سلطان محمود را روانه شیراز می‌گردانم و این مراجعت به جهت مشایعت شاهزاده است. **

و سلطان ابوسعید، چون امیرسیدمزید را به عراق فرستاد، به نفس نفیس با کماندازان با تهور که بر سپهر دوتا دیده سپاه دوزند و برگنبد اخضر هفت اختر را دریا کنند، در شب تار به تیرموی شکافند و به نوک پیکان تیر در خار نشانند، در اواخر حوت به تقدیر «الحي الذي لا يموت» روی به راه آورد.

شعر

غزالان رعنا خرامان همه	به چشم سیه آفت جان همه
ز گردسمندی که شد بر سپهر	پر از سر مه شد حقه ماه و مهر
ز گرد ره مهوشان تبار	زمین نافدسای، آسمان مشک‌بار

بعد از قطع مراحل و منازل درییلاق کالیوش^۳ نزول اجلال نمود و در آن منزل امیر غیاث‌الدین با سه هزار عرابه که درمازندران ساخته بودند بالشکر پیاده به اردوی

۱ - بك: چون خبر یافت [یعنی امیرسیدمزید] که حسنعلی به عزم عراق لشکر به موضع میانه کشیده ایلچی فرستاد.

۲ - بك ج ۲ ص ۴۵۳، به امراء عظام حسنعلی. - مسلماً این نامه‌ای نیست که در مطلع السعدین (ج ۲ جزء ۳ ص ۱۳۲۰) بدان اشاره شده بلکه نامه‌ای است که در ضمن کالیوش به ابوسعید رسیده.

۳ - ضمن کالیوش واقع است بین گرگان و جاجرم و نردین. رضاقلی خان هدایت در فرهنگ ناصری نوشته است که در این ضمن پنجاه هزار سوار به آسانی می‌توانند بمانند.

همایون ملحق گردید و در آن ولا، ایلچی حسنعلی، یار احمد آقای قاپوچی به اتفاق علی بیگ جغتای رسید و مکتوب حسنعلی را گذرانید. مضمونش آن که چون دشمن قدیم بر خانوادۀ مامستولی گشته و وهن عظیم بر بنیان دولت ما راه یافته و کسر واضح در طاق کسری ابهت و کامکاری این دودمان روی نموده و پدر مرحوم ما به جوار حق پیوسته و اکنون دست به دامان آن حضرت زده ایم که بنا بر عقد مؤاخات که میان آن حضرت و پدرم مؤکد بوده ظل عطف و مرحمت از مفارق بازماندگان او نگیرند و بعضی ممالک را که پدرم به تغلب گرفته بود: عراق و فارس را، بی مضایقه به تصرف دیوان اعلی باز گذاشتیم و متوجه دفع حسن پادشاه شدیم. زودتر بدین صواب صواب نمای توجه باید نمود که جمال وصال صوری که در حجاب دوری مستور است بی نقاب در آیینۀ حیات جلوه گر آید.^۱

و ایلچیان حسن پادشاه نیز متعاقب و متواتر می آمدند و عرضه داشت می آوردند مضمون آن که این بنده را آبا و اجداد از زمرۀ فرمان برداران بودند و فرزندان قرایوسف هرگز با دودمان حضرت صاحب قران از صمیم قلب موافقت نمودند. به مقتضای توره بزرگی، ایشان را از بنیاد برمی باید انداخت و خاطر از جانب ایشان جمع می باید ساخت.

آن حضرت در بیلاق کالپوش نوروز کرد و جهت حسن پادشاه دکلۀ زردوزی و کمر شمشیر طلا و کلاه نوروزی ارسال نمود و فرمود که با جنود فراوان از آن طرف توجه نمایند که سپاه ما از این جانب متوجه اند تا بکلی دفع مواد ایشان گردد. بعد از فرستادن ایلچیان، معتمدان و وجوه سپاه را به ضبط ولایات جهان شاه پادشاه فرستاد. نخست دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد به اصفهان رفته آن پلده را ضبط نمود و امیر نظام الدین احمد <برلاس>^۲ و ولد امیر غیاث الدین علی <فازسی>^۳

۱- مط ص ۱۳۲۸: حضرت خلافت پناهی ایلچی او را اجازت داد که ما نیز به نفس مبارک متوجه شدیم هر چه صلاح وقت باشد به تقدیم رسیده خواهد شد.

۲- تکمیل از مطلع السعدین ج ۲ ص ۱۳۲۶

حسب الامر متوجه شیراز شد و امیر <جلال الدین> محمد برلاس به جانب کرمان شتافت و امیر سید محمد برادر میر سید مراد عازم سلطانیه و قزوین گشت. **

بعد از آن سلطان جهان با سپاه فراوان به دامغان آمد و از آن مقام تعزیت نامه^۱ به حسنعلی و سایر فرزندان جهان شاه نوشته با یار احمد آقا روانه گردانید. یار احمد آقا در تر کمان کندی به اردوی حسنعلی رسید. در آن اثنا حاکم ساری امیر <سید> عبدالله والده و فرزندان خود را با هفتاد تومان جواهر به درگاه سلطان جم نشان فرستاد^۲ و هم چنان کار کیا سلطان محمد والی گیلان پیشکش فراوان به درگاه آسمان نشان ارسال نمود و اردوی گردون شکوه از راه فیروز کوه عبور کرده در چمن چالی کلی^۳ نزول اجلال واقع شد. چون حوالی ساوخ بلاغ محل نزول خسرو آفاق گشت، ملازم امیر سید مزید ارغون رسیده خبر ویران شدن اردوی حسنعلی را معروض گردانید و چون در حوالی قزوین نزول نمود، شاه سلمان دیلمی ضیافت نموده پیشکش فراوان کشید و بعد از دو روز سپاه عالم سوز کوچ کرده روانه شدند.

چون قرق سلطانیه از فر نزول سلطان دشمن شکن غیرت افزای این سپهر گلشن گشت، عرضه داشت سید مزید ارغون و سایر امرا که در حوالی تبریز بودند رسید مضمون آن که رایات عالیات زودتر بدین جانب نهضت نماید تا مملکت موروئی از خار طغیان اهل نفاق پاک گردد و مکتوب حسن پادشاه که به امیر سید مزید نوشته بود و برخلاف سابق مهر بر روی زده فرستاده بودند ما حاصلش آن که امرای جغتای باید که از تبریز بیرون روند که تبریز را به پسر خود انغرلو محمد داده ام^۴.

۱- نو: عزانامه ۲- مط. ج ۲ ص ۱۳۲۸ : و تمهید معذرت نموده بر این وجه که بنده می خواست که به خود متوجه بساط بوس شود اما به واسطه تردیدی که از بعضی مخالفان سرحد هاست علی الفور میسر نشد. ۳- ظاهراً همان است که در نزهة القلوب (چاپ تهران ص ۵۸) به صورت چال کلی در جزو فرای غار آمده است. نو: خالی کلی

۴- مط. ص ۱۳۳۲ : و پیغام داد [امیر سید مزید] که امیر حسن بیک روی از جاده متابعت بر تافته خیل جدها دارد

سلطان ابوسعید به زیارت سلطان محمد خدا بنده رقت . چون به گنبد در آمد از مجاور پر سید که این قبر کیست . مجاور در جواب گفت که از آن سلطان ابوسعید است . این سخن در دل حاضران کار گرشد . يك هفته سلطان در سلطانیه مكث نمود . در آن اثنا ، حسنعلی و اولاد امیر بایزید بسطام به اتفاق شیخ جعفر صفوی به درگاه رسیدند و هم در آن اثنا ، ولد حسنعلی ، سلطانعلی نام که در سن چهارده بود و از پدر گریخته ، در خدمت سلطان می بود^۱ . به اشارت آن حضرت دست پدر را بوسه داد . سلطان ابوسعید را رقت قلب به گریه در آورد و از برای تسلی او وعده های مشفقانه نمود . حسنعلی نیز خود را در معرض فرزندگی در آورده گفت از پدر خود هرگز عطف و ندریده ام و دائم مرا محبوس می داشت . سه نوبت خروج کردم فایده بر آن مترتب نشد . اگر شفقت پادشاهانه شامل حال این مخلص باشد در گوشه ای منزوی خواهم گشت^۲ . روز دیگر سلطان به دیدن شیخ جعفر صفوی رفته صحبت طولانی داشتند . چون سلطان به میان رسید ، قرب پنجاه هزار سوار قراقرینلو به دفعات به اردو ملحق گشتند . از امرا مثل پیرعلی و یارعلی و بیرام بيك پسران امیر علیشکر و حاجی قبر که در زمان جهان شاه پادشاه حاکم یزد بود و محمود بيك عم حسن پادشاه و علی بيك اقا جری و شاهعلی حاجی لو و اویس اینال و سهراب ولد رستم ترخان و پسر قلیچ اصلان به اردوی همایون ملحق گشتند و هم در آن اوان ، ابویوسف میرزا از تبریز با چشمان خون پالا و اشک ریز به درگاه عالم پناه آمده سلطان او را تعظیم بسیار نموده مقرر فرمود که در سر قبر پدرش^۳ در تبریز مجاور باشد و تولیت جمیع موقوفات

۱- در مطلع السعدین از این مطلب ذکری به میان نیامده و حتی نوشته شده : « امیر حسنعلی که نخست پسر خود امیرزاده سلطانعلی را به انواع پیشکشها و تحفه ها به درگاه سلاطین پناه فرستاد » .

و در کتاب دیوبکر به نیز اصلا از سلطانعلی و آمدنش نزد ابوسعید ذکری نشده

۲- این ملاقاتها در میانه روی داده نه سلطانیه . مطلع السعدین در این مورد و در رسیدن ابوسعید به میانه می نویسد : امیر حسینعلی و ولد او امیر سلطانعلی جوانی به غایت خوب منظر و امیرزاده یوسف پسر دیگر جهان شاه که امیر حسن بیك او را میل کشیده بود و امرای ترکه عمر بیك پسر امیر بایزید بسطام و پیرعلی و یارعلی و پیری بیك پسران امیرعلی شکر (ص ۱۲۳۲)

۳- بک ج ۲ ص ۴۷۰ : او را به خانقاه مظفریه که مدفن ابوبین او است فرستاد .

را بدو مفوض نمود.

در آن اوان، مرادبیک بن جهانگیر برادرزاده حسن پادشاه به رسم رسالت در میانه به اردوی گردون شکوه رسید و بعضی از مورخین به جای مرادبیک، یوسف بیک نوشته اند^۱ امرا او را در آن حوالی نگاه داشته اردو را به عراقه محصور ساختند و سایبانها و کندلاناها برافراختند.

بیت

یکی بار گاهی چو میناسپهر بیاراست دروی دو صدماه و مهر

پس از دو روز مرادبیک را طلب نموده جمعی را رخوت قلماقیان پوشانیدند و گفتند که این جماعت آدمی خوارانند. چون مرادبیک نزدیک حصار ارا به رسید، شخصی را بدست آن جماعت دادند. در حال او را پاره پاره کردند و گفتند که می خوریم او را و اسبی چند که مرادبیک آورده بود رمانیدند. چون به حصار عراقه درآمد، او را به دیوان سلطان محمود میرزا بردند. اولاً با امرا ملاقات کرد. بعد از آن به بارگاه پادشاه درآمد [بیست و هشت جا زانو زده در جای مناسب نشست^۲] بعد از آن مشارالیه به آداب رسالت قیام نمود و حاجات و ملتمسات حسن پادشاه را معروض داشت. حسن پادشاه این بیت را نوشته بود:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند^۳

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد. **

سلطان ابوسعید گفت که حسن بیک می باید که آذر بایجان را بهما باز گذارد

۱- منظور عبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع السعدین است و به پیروی از وی خوند میرمؤلف حبیب السیر که اسم ایلچی را جلال الدین یوسف بیک نوشته اند ولی قول قاضی طهرانی که خود اغلب این اشخاص را به چشم دیده و مورخ خاص اوزون حسن بوده به حقیقت نزدیکتر است در فهرست زبیاور ص ۲۵۹ نیز مرادبیک آمده است.

۲- بلكه شیانی بزرگ کشیدند. سلطان بر سر بر نشست. مرادبیک را در پای سر بر نشانند. - مطلع بیست و هفت و هفت جا زانو زد و آن حضرت او را به شرف دست بوسی سرافراز ساخت. - طاهر بیست و هفت صحیح است (بر مبنای عدد ۹)

۳- نسخ: پیمان

که [گورخانه پدر من است. دیگر آن که]^۱ فرزندان را به جانب روم و شام خواهیم فرستاد. چون آن دیار مستخر گردد ولایتی به عوض آذربایجان به او عنایت می کنیم و مرادبیک را رخصت داد و میرزا محمود خواجه لاق را که پسر عمه اش بود** همراه مرادبیک به رسالت فرستاد.^۲

چون ایشان به اردوی ظفر نشان رسیدند، مرادبیک امری که در اثنای ملاقات واقع شده بود به عرض رسانید. حسن پادشاه فرمود که رمانیدن اسب رمانیدن دولت است و آدمی خوار ساختن و مظلومی را به دست ایشان دادن و پاره پاره ساختن ظلمی است که کفار مثل آن نکنند و دعوی ملک آذربایجان نمودن که گورخانه ما است گویا که هلاک او در این دیار است.^۳ مرادبیک گفت که سلطان ابوسعید گنجهای جهان شاه را موروثی خود می پندارد و دیار آذربایجان را ملک مطلق خود می داند و بدین سخنان دست از تو باز نمی دارد.

حسن پادشاه مجلس عالی ترتیب داده عامه لشکر و رجاله سپاه را خود و مغفر^۴ بر سر نهاده جوشن و زره پوشانیده صفها بیاراستند و یادگار محمد بن سلطان محمد بن بایسنقر را بر تخت نشاند و خود بر یسار قرار گرفت.^۵ محمود خواجه را به بارگاه در آوردند. چند جا زانو زده حسن پادشاه گفت خواجه خود را یعنی یادگار محمد را دریاب. وی پیش رفته دست شاه زاده را بوسه داد. بعد از آن، حسن پادشاه قاضی علاءالدین <علی> را که قاضی عسکر بود همراه محمود خواجه به خدمت سلطان

۱- از دیار بکر به ۲- به نوشته قاضی طهرانی، از همین میانه، چون به سفیر رنامه کاری بر نیامد و عداوت میان سلطان ابوسعید میرزا و صاحب قران مقرر گشت، حسنعلی میرزا را با نشان سلطنت آذربایجان روانه ساخت. ص ۴۷۲

۳- بک، والمعجب که مستخر جان احکام نجومی در تقویم نوشته اند که در این سال پادشاه سمرقند را در رأی و تدبیر فتوری روی نماید و موجب هلاک او باشد.

۴- یادگاره سپاه خود را مغفر

۵- مط (به اختصار) ، تخت زرین نهاده یادگار محمد را به رسم پادشاهی بر آن تخت نشاند و طبقه های زر و جواهر بر سر او افشاند و خود بر جانب پسر در کمال عظمت و اقتدر در مقام طاعت و خدمت استقرار فرمود. ۶- از دیار بکر به

فرستاده پیغام داد که تا غایت غیر از سلوک جادهٔ محبت چیزی از ما صادر نشده و از نوازشها و تربیتها که از صاحبقران امیر تیمور گورکان در حق خانوادۀ ما صدور یافته آنچه مقدور بود از دولت خواهی و یکجہتی به جای آوردیم. <اکنون چون> به جای نیکی بدی خواهد بود > و حقوق در معرض قبول نخواهد پیوست هر چه بیند از خود دانند. <۱

دیگر گفت مثل ما مثل آن دو برادر است که در پیاپان یکی دو کوزهٔ آب یافت. یکی را به برادر داد و یکی را خود نگاه داشت. آن برادر از غایت شره و حرص کوزهٔ خود را تمام ناخورده طمع در کوزهٔ برادر کرد. برادر بدو گفت که هر دو کوزه را من یافتم. از روی مروت برادرانه قسمت کردم. تو هنوز کوزهٔ خود را نپرداخته، چشم در کوزهٔ من داری. عراق و آذربایجان دو کوزه اند. هر دو را من یافته‌ام. عراق را به تو باز گذاشتم. هنوز ضبط نکرده طمع آذربایجان نیز کرده‌ای. و نیز فرمود که ما در اول همچو شمشیر بودیم که قبضهٔ آن در دست شما بود به دشمن حواله می کردید. اکنون قبضهٔ آن به دست دشمن داده برخود می زنید. دیگر فرمود که ملک موروثی شمارا جهان‌شاه پادشاه تصرف نموده بود. اگر یک خروار بار <می خواستید که از یزد بار کنید تاده بار داروغگان یزد معروض نمی داشتند و رخصت حاصل نمی کردند میسر نمی شد> ۱ و خیمه بر سر ایلچی شما انداختند > و شما را مجال جدال با او محال بود <۲ به توفیق ذوالجلال کواکب دولت شمارا از آن وبال گذرانیدیم بایستی که به جلدوی آن، بعضی از ممالک عراق را به ما باز می گذاشتید [شما به آذربایجان نیز طمع کرده اید] ۳. حکایت ما و شما بعینه مثل حکایت ابو مسلم و ابو جعفر دوانقی است که آل مروان را به هواداری

۱- تکمیل از دیاربکره ۲- یاه عراق و آذربایجان

۳- بک : اکنون آذربایجان را به ضرب شمشیر از چنان پادشاهی که ملک موروث از دست شما بیرون آورده گرفته‌ام. می‌خواهید که آن را به مکرو تزویر و سوگندهای دروغ و چرب زبانی بستانید. غایت بی‌انصافی است.

آل عباس بر انداخت و ملک را برای عباسیه پاک ساخت. آخر الامر منصور دوانقی قصد او کرد. اگر حق ما در پیش شما ضایع است عندالله ضایع نیست.*** وایلچیان را بدین پیغامها روانه گردانید.

در آن اوان ، طلیعه سپاه زمستان نمایان شد و مزاج نسیم چون دم عاشق بی سیم سرد گشت. نوجوان باغ وجود نشوونما از غلبه سرما سردر گریبان غنچه فرو برد .

بیت

همی فسرده شد از باد خون میان جگر

همی فسرده شد از برف دم میان دهان

همی دمیدی بر جسم ابر چون الماس

همی وزیدی بر چهره باد چون سوهان

سلطان ابوسعید از برای یورت قشلاق با امر مشورت فرمود. بعضی به عرض رسانیدند که قشلاق میان دو آب می باید کرد تا از کردستان گوسفند و غله فراوان به اردوی ظفر نشان آید و بعضی گفتند که قشلاق پادشاهان در قرا باغ و مغان است و سلطان ابوسعید خود شق ثانی را اختیار کرده از میان نهضت نمود. شیخ جعفر صفوی - و عمر بیک جا گیر لو از جهت یراق خسرو آفاق پیشتر به اردبیل رفتند و بعد از دو سه روز سلطان ابوسعید به اردبیل داخل شده به خانقاه شیخ صفی الدین اسحق آمده با اکابر آن دیار ملاقات نمود.

چون اردوی فلک شکوه به حوالی قرا باغ رسید، به واسطه قلت مأکول روانه محمود آباد شدند و در اثنای راه به صحرا یی رسیدند که علف آنجا زهر داشت و نه چشم سیاحان جهان یک چشمه آب آینه سان در روی شیبی در خواب دیده بود و نه قدم شمال عالم نورد تیز گرد بر سر آب آینه مثلش روزی رسیده

نه مرغ اندر او دیده یک قطره آب
 هوا آتش و اخگر و تفته بسوم
 درشتیش چون داغ دل در نهان
 ز رنجش بجز مرگ فریاد نه
 به پهنای گیتی به شیب و فراز
 ز شوره در او پود و از ریگ تار
 نه غول اندر او بوده فرزند یاب
 گیاهش همه زهر و بادش سموم
 درازیش چون روزگار جهان
 در او هیچ جنبنده جز باد نه
 تو گفنی که فرشی است گسترده باز
 زدود رخس رنگ و دیوان نگار^۱

از خوردن آن گیاه چهارپایان روانه چراگاه عدم گشتند و چون حوالسی محمود آباد محل نزول شهریار و الاثراد گردید، امیر علی بیگ ولد امیر بایزید بسطام به اردوی نکبت انجام ملحق گردید و در آن اثنا بلای قحط و جوع شیوع یافت و یک من جو به پنج تنگه رسیده بود و باز یافت نمی شد. در آن اوان، امیر حسین حاجی بافوجی بهادران نامی به فرمان حسن پادشاه به قراولی رفته چند کس از مردمان سلطان ابوسعید را به قتل آورده به اردوی مراجعت نمودند. بعد از آن اغرلومحمد ولد حسن پادشاه بافوجی بهادران کینه خواه به زیان گیری رفته جمعی جاگیرلوان را که روگردان شده بودند به قتل آوردند.

و در این اثنا، قراولان خبر آوردند که جبه خانه سلطان ابوسعید را از خراسان می آورند. حسن پادشاه امیر <عمر>^۲ بیگ را برای گرفتن جبه خانه ارسال نمود. امیر <عمر>^۲ بیگ بر سر راه رفته جبه خانه را گرفته جمع کثیری را که همراه بودند دستگیر کرده به درگاه عالم پناه آورد. از آن جمله مولانا شمس الدین محمد بخاری و مولانا صدرالدین طبیب بود. حسن پادشاه از گناه ایشان گذشته رعایت فرمود.

۱- اشعار سست و بی معنی به نظر می رسد و چهار بیت اخیر فقط در نسخه نو است و بنابراین تصحیح آخرین مصراع میسر نگردید. ۲- نسخ همه جا، امیر بیگ، تکمیل از دیار بکریه.

سلطان ابوسعید ایلچیان سخن دان به نزد عبدالغفار والی شکی و فرخ یسار حاکم شروان فرستاده [غله و آذوقه طلب نمود] ^۱. ایشان غله بسیار به اردو فرستادند و هم در آن اثناء، حسین خواجه حاجی لو بر قراولی رفته چند نفر از مردمان جغتای را به قتل آورده معاودت نمود و یار دیگر اغورلو محمد باجمعی از بهادران به زبان گیری رفته چند نفر از مردمان جغتای را به قتل رسانید و خضر بیک ترخان نیز رفته بسیاری را دستگیر نمود. شاه علی بیک پرنساک نیز به دست برد رفته قسریب پنجاه کس را به قتل رسانید ^۲. بعد از آن سلطان حمزه و یوسف بیک شبیخون آورده خیمه ای چند انداختند. بعد از آن شاه منصور و حسین <اویس و ذوالنون> ^۳ رفته مردیها کردند. تا قرب سه ماه قراولان سپاه به حوالی حصار عراقه سلطان می تاختند و دست برد می نمودند و پیوسته از لشکر جغتای امیرزادگان و مردم نامدار می گریختند و به حسن پادشاه ملحق می گشتند و می گفتند که سلطان ابوسعید از آمدن پشیمان است.

سلطان ابوسعید از آن مقام کوچ کرده اراده نمود که در مقابل محمود آباد نزول نماید و در راه سیاه آب واقع شده که گذار را مانع بود. سه هزار خروار نی در معبر انداختند ^۴ و نمود و زیلوی بسیار بر بالای آنها انداختند و سردوز لشکر از آن جا عبور نمودند. سلطان ابوسعید در آن مقامی که خواست نزول کرد و آن مقام را بیک طرف آب دریا بود و دیگر آب کر و جانب دیگر را خندق بریدند و به عراقه قائم ساختند و چمنی که در آن حوالی بود ضبط کردند.

حسن پادشاه، سلطان خلیل و شاه علی بیک پوزناک و شیخ حسن بیک پوزناک

۱- بک: سلطان خواست که فرخ یسار شروان شاه نیز او را مؤید و معاون بوده و به غلات و اقوات و سایر جهان به جغتای درمیان و از آقا قوینلو روی گردان باشد بنابراین ایاجی فرستاده از شروان شاه دخترش را خواستگاری کرد و به عبدالغفار شکی و امرای قراولانو کمر شمشیر و خنجر زوئه کرد.

۲- دیار بکریه؛ و بسیاری از عراقه در عقب شکست.

۳- از دیار بکریه
۴- بک: قریب ده هزار خروار بر معبر انداختند و هنوز و فی نبود. گنیه و سایر افعال آنچه مقرر بود اند

و مراد بیک ولد جهانگیر و علی خان بیک ولد جهانگیر و ابراهیم شاه بیک را با سه هزار کس فرستاد تا شبی خون زنند. ایشان در شب تار به اردو ریختند و هر چه در خندق بود غارت نمودند. سرداران سپاه و امرای درگاه اجازت خواستند که از عراق به بیرون روند و دست برد نمایند. سلطان ابوسعید مانع شد که شب بر سر یاعی نمی بایند رفت و علی الصباح که هزار سوار از عقب ایشان از عراق به بیرون رفتند و پی اسبان را احتیاط کردند معلوم شد که از دوسه هزار سوار پیش نبوده اند. تأسف بسیار خوردند. سودی نداشت.^۱

و در آن اثنا، خبر رسانیدند که در بیک فرسخی لشکر سلطان معبری هست که سوداگران شروان یا مردم جغتای داد و ستد می نمایند. حسن پادشاه علی خان بیک جهانگیر و حمزه بیک بیکناش را به دفع ایشان فرستاد. چون اردوی سلطان نزدیک بود، جمع کثیری به مدد ایشان آمده خروس بیک را که به کومک ایشان^۲ رسیده بود دستگیر کرده به پایه سریر اعلی آوردند. سلطان جمعی دیگر از بهادران را بر سر ایشان فرستاد. ایشان لشکر ترکمان را شکست داده چند نفر را گرفته به درگاه آوردند و در این وقت اسبان و شتران سپاه جغتای به غایت لاغر شده بودند.

شعر

فتاد از ستوران ز رفتار سم فکندند از ضعف تن یال و دم
 هراشتر که بستند اندر قطار شده عنکبوت و مپارش چو تار
 بنا بر آن از خندق بیرون نمی توانستند آمد و ترکمانان که اسبهای فسر به

۱- بک: از اندرون اردوی سلطان بسیاری را به قتل آوردند و هر چه در بیرون حصار و خندق از اسب و استر و اشتر یافتند به تاراج بردند.

۲- مط. ص ۱۳۴۰: چون اولافان لشکر منصور به واسطه قحط و نایافت ضعیف شده بودند مجال آن نبود که به رسم تاخت بیرون روند.

۳- منظور از «ایشان» اول سپاه جغتای نگهبان معبر است «وایشان» دوم ترکمانان آق قویونلو

داشتند پیوسته حوالی اردو را تاخت می نمودند و هر کس را می دیدند به عالم دیگر می فرستادند. سلطان ابوسعید را داعیه آن بود که در بهار اسبان را فربه نموده از روی اقتدار متوجه خصم تابکار شود که در این اثنا، فرخ یسار پادشاه شروان، در چهارم رجب آغاز مخالفت کرده** کشتیها را به طرف خود کشید و جمع کثیری را از سپاه جغتای عریان ساخته عبدالخالق نامی را با تحف و هدایای لایق به خدمت حسن پادشاه فرستاد. [آن حضرت نیز عبدالخالق را به واسطه اظهار مخالفت فرخ یسار رعایت بسیار نموده روانه ساخت.]^۱

بنا بر مخالفت پادشاه شروان، سلطان ابوسعید طبل مراجعت کوفته به جانب اردبیل روانه گردید. در اثنای مراجعت به جایی رسید که گل ولای بسیار بود و زیاده از نیم فرسخ گلیم و پلاس و نمدا انداختند و اسبان را به زحمت بسیار گذرانیدند. قریب به چهار هزار اسب و استر ایشان تلف گردید.

چون محل بایبان^۲ محل نزول سلطان ابوسعید گردید، خندق در دور اردو کردند. در آن اثنا، پسران امیر بایزید بسطام و خواجه برهان الدین به موجب فرمان واجب الاذعان سه هزار شتر و دو یست تومان زر گرفته متوجه قزل آغاج شده تاغله و گوسفند آوردند.

حسن پادشاه از مراجعت سلطان ابوسعید اطلاع یافت. امیر عمر بیک موصلو و بایندر بیک و محمد بیک و بشارت بیک و امیر اصلان ذوالقدر و منصور افشار و مراد بیک و یوسف بیک و ابوسعید ایناق و موسی بیک عرب را با هزار نفر مرد جرار فرستاد تا دست بردی نمایند.^۳

۱- بک ج ۲ ص ۴۸۴: از جانب صاحب قران امیر عبدالحق از ملازمان جهان شاه میرزا به رسالت و اظهار محبت و عنایت به جانب امیر فرخ یسار شروان شاه رفت.

۲- تصحیح قیاسی. بایبان دهی از توابع اردبیل از دهستان مشکین شرقی (کتاب سععی دهت کشور ج ۱ ص ۳۴۹). غیر از این در اردبیل دهی بدین صورت نیست. - نو: تایتان (تاتیان)؛ روضات الجنات، ماتیان - حبیب السیر: تابتان - مطلع السعدین، تاتیان.

۳- طبق نوشته قاضی طهرانی، حسن بیک این عده را فرستاده بود تا از دور خود را به جغتای -

و از آن جانب، امیرسید مراد به قراولی بیرون آمده به امرای حسن پادشاه رسید. امیر عمر بیک گفت که سلطان ابوسعید دشمنان صدساله را دوست گردانید و دوستان صدساله را دشمن ساخت. بی آن که صلح کند کجا می رود. امرای بزرگی خود را بفرستد تا مانیز امرای کبار را فرستیم که صلح کنند.^۱

روز دیگر امیر مزید ارغون و پهلوان حسین دیوانه و محمدیار توأچی و شیخ بهلول و شیر حاجی و از امیران قراقوینلو اولاد علی شکر سلطان جنید و حسین علی و علی بیک آقاجری از خندق بیرون آمدند و به امرای حسن پادشاه در همان مقام رسیدند. امیر مزید دید که آنها به غایت کم اند. بر ایشان تاخت و سلک جمعیت ایشان را پریشان ساخت. هر چند امیر سلطان ارغون گفت که اینها بوسو دارند،^۲ توقف باید نمود، قبول نکرده ایشان را دوانیدند و چند کس را دستگیر کرده به سلطان فرستادند و امیر عمر بیک را که سردار لشکر بود از اسب انداختند.

و در آن وقت حسن پادشاه با چهارصد سوار ایستاده بود و اسحق آقا و مولانا شیخ احمد به بیورت گرفتن رفته بودند که خبر رسید که لشکر جغتای امیر عمر بیک را شکست داده اینک رسیدند. حسن پادشاه بی طاقت گشته فوجی را منقلای ساخته و خود کجیم بر اسب انداخته روان شد.

چون سپاه جغتای معلوم کردند که حسن پادشاه رسید، در آن اثنا به تالان مشغول بودند، بیسایمی میسر نشد. ناچار فرار نمودند و قریب به پانصد نفر از ایشان جمله امیر و امیرزاده به قتل آمدند. امیرسید مزید را پسر شیخ علی مهرداد دستگیر کرد و پهلوان حسین دیوانه را علی عرب گرفت و باقی امرا فرار کرده خود را به اردو انداختند. پسر علی شکر به کنار خندق آمده سلطان علی ولد حسن علی را برداشته

بنمایند و ایشان را تخویفاکننده تا چند روزی توقف نمایند مگر بدین توقف صاحب قران به منقلای خود پیوندد و به اتفاق خود را برایشان زند.»

۱- مط: فردا امرای بزرگی خود فرستید که امیر حسن بیک هم چنان در مقام دولت خواهی است. ما نیز از این طرف امرای کبار فرستیم تا کار صلح قرار گیرد. ۲- مط: کومک دارند.

فرار نمودند و در روز چهارشنبه که شب آن جرم ماه^۱ در برج دلو به عقده راس تمام سیاه شده بود این شکست واقع شد. **

سلطان از این شکست ترسان و هراسان شد و راه استخلاص و نجات خود را [در پیغام صلح]^۲ یافت و سید غیاث الدین را [از برای صلح و جهت استخلاص]^۳ امیرسید مزید فرستاد و چنان پیغام داد که هرچه صلاح آن حضرت است قبول می‌نمایم و بعد از فرستادن سید غیاث الدین، والده خود را نیز با سید عبدالحی و سید ابراهیم قمی فرستاد. **

چون ایشان به اردوی ظفر نشان رسیدند و پیغام سلطان را معروض گردانیدند حسن پادشاه گفت با وجود بی‌مروتیها که از سلطان ابوسعید میرزا صدور یافت، اگر خود تشریف آورد هرچه مدعای اوست چنان خواهد شد. والده اش فرمود که او از آمدن متعذر است که [حجالت عظیم دارد]^۴. پادشاه عالم فرمود که اگر شاه محمود میرزا را نیز می‌فرستد التماس قبول خواهد شد که در آن وقت سید اردبیلی که قبل از این حسن پادشاه او را بیه رسالت فرستاده بود رسیده معروض گردانید که مهم سلطان ابوسعید از آن گذشته که با او صلح کنید. عن قریب ویران می‌شود. بنا بر آن حسن پادشاه والده سلطان ابوسعید را باز گردانید.

چون ایشان به اردوی نکبت نشان رسیدند، وهم و خوف بر سلطان ابوسعید مستولی گشته، در آن اثنا سپاه تر کمان به اردو رسیدند و امرای خراسان بدیشان پیوستند. چون سلطان ابوسعید بی‌وفائی امر را دید فرمود که تقاضه زدند و به انتظار فرزندان ساعتی توقف نمود. چون سلطان محمد و شاهرخ میرزا به اردو پیوستند معلوم شد که شاه محمود میرزا با جمیع امرای طرف سلطانیه فرار نموده است. سلطان

۱- مطه چهاردهم رجب که آن شب جرم ماه...-

۲- نو: اصغر از حلقه میم

۳- پت: به درخواست صلح در لباس استخلاص

۴- ضاه: حجابی عظیم در میان افتاده و عذری چند نیز بگفت.

ابوسعید میرزا بر مرکب گریز سوار شده فرار نمود^۱ و سلطان خلیل و زینل میرزا و شاه علی پیرامی و جمعی دیگر از مردمان نامی به امر پادشاه مظفر ایشان را تکمیلی کرده رسیدند و دستگیر کرده در منتصف لیل^۲ به اردوی همایون در آوردند و آن همه عدد و عدت و مردان کار و عرابه^۳ بی شمار نفعی به روزگار او نرسانید و مضمون «إذا انتهت المدة لم تنفع العدة» به حال او سمت و ضوح پذیرفت.

چون سلطان به مجلس همایون نزدیک شد، حسن پادشاه استقبال نموده از خرگاه بیرون رفته با سلطان معانقه نمود و چون به خرگاه درآمدند با او در نشستن تواضعی لایق نفرمود و امیر شاه علی را بر او مقدم نشانید. سلطان فرمود که جای من نه این است. حسن پادشاه در جواب فرمود که اگر خود آمدی جای تو بلند می بود. چون ترا آورده اند جای تو آن جاست.

سلطان فرمود که میان ما و خاندان شما دوستی صدساله است و به عداوت سه ماهه حقوق دوستی قدیم به اندک عداوتی ضایع نباید ساخت. حسن پادشاه فرمود که دوستی میان خاندان شاهرخ پادشاه و خاندان ما بوده است و ما را با شما هیچ قسم دوستی نبوده و اکنون از خاندان شاهرخ پادشاه یادگار محمد میرزا است و او در پیش ما است. رعایت حقوق جد بزرگوارش ضایع نیست. وظایف نگه داشت و مراقبت و مراعات نسبت به او به ظهور خواهد رسید.

بعد از آن حسن پادشاه همان مثل آن دو برادر را که در بیابان بودند و دو کوزه آب یافتند به میان آورد و نیز حکایت عورت دادخواه که بر سر راه سلطان محمود آمده شکایت از لشکریان او کرد. سلطان بفرمود که حالا به روم توجه دارم. چون توجه نمایم و معاودت کنم به غور کار تو خواهم رسید. دادخواه در جواب گفت

۱- ضاء چون روز شد و والده معاودت نمود عرصه اردو به سان زمین محشر در زلزله واضطراب بود. نه جای ستیز بود نه پای گریز. سلطان بهیضی از ازواج رادر شب روانه کرده منتظر بود تا والده رسید و جواب شافی نداشت. روی به گریز نهاد.

۲- مط، حب، شانزدهم ماه رجب نیم روز.

که این همه ممالک در تصرف داری چه کردی. روم را نیز گرفته گیر. چه خواهی کرد. حکایت تو همان حکایت است. در زمان جهان‌شاه يك خروار بار از یزد بی‌مهر او نمی‌توانستید بردن. ما این همه ممالک را برای تو مستخلص ساختیم. آذربایجان را نیز که به ضرب شمشیر گرفته‌ایم به ماندادی و گفنی که چون روم و شام را بگیرم ترا ولایت دهم. روم و شام نیز گرفته گیر. بعد از آن سلطان فرمود که اگر با من نیکی کنی ضایع نخواهد بود و مرا فرزندانند که در جمیع ماوراءالنهر و خراسان پادشاهانند و ممالک بسیار و لشکر بی‌شمار دارند. حسن پادشاه فرمود که مرا از توجه باک بود که از ایشان اندیشناک باید بود.

چون صحبت متمادی شد، حسن پادشاه اشارت فرمود که او را بیرون برند و به منزلی فرود آورند. پس چنان نموده چند روزی او را محافظت کردند^۱ و حسن پادشاه برای آن که سلطان ابوسعید میرزا گوهر شاد بیگم را که حرم حضرت خاقان سعید بود به قتل آورده بود به یادگار محمد میرزا اشارت فرمود که او را به قصاص رساند. کوتوالان او را سوار کرده به درخانه یادگار محمد بردند. نوکران یادگار محمد او را به قتل آوردند. «انا لله و انا الیه راجعون»^۲ اما حسن پادشاه می‌خواست که بدو آسیبی نرساند، آخر به تحریک قاضی شروان به قتل او فرمان داد. سبب آن که قاضی باوی ملاقات کرد. سلطان ابوسعید باوی گفت که به واسطه مخالفت شروان شاه و باز گرفتن ما کولات حسن بيك بر ما استیلا یافت و الا این صورت کجا میسر می‌شد.

اما بعد از فرار سلطان، جنود تر کمان به نهب و غارت شروع نمودند و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برجا بود که حسن پادشاه رسید و از برای ضبط خانه و حرز مردمان او امینان فرستاد و خواجه سرایان را فرمود که به دستور سابق به ضبط اموری که بر عهده ایشان بود قیام نمایند و مردمان مقرر کرد که از

۱- يك، محافظت کردند. آخر قرار بر قتل یافت. ۲- سورة بقره آیه ۱۵۲

احوال ایشان باخبر باشند و چند روز در آن یورت توقف نمود و از برای گرسنگان جنود مکسوره و سپاه مقهوره طعامی فرمود و از امرای سلطان ابوسعید هر کس را که رخصت داد به مر کب و توشه روانه نمود و فرمان داد که متعرض گریختگان نشوند و والدۀ سلطان ابوسعید میرزا را عاطفت فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت تا نعش سلطان ابوسعید را به گورخانه آبا و اجداد خود دفن کند. چون به قزل آقاج رسیدند، جماعت طالبش ایشان را غارت کردند به نوعی که نعش را در بیابان انداختند. چون این خبر به حسن پادشاه رسید، امیر عبدالکریم را فرستاد که نعش سلطان را به خراسان رساند و امیر سید مزید ارغون را رعایت کرد. **

بعد از قتل سلطان ابوسعید، حسن پادشاه امر را به محافظت بلاد مقرر گردانید. از آن جمله یعقوب را تاج و خلعت داده روانۀ اصفهان ساخت و امیر <ظہیر الدین>^۱ ابراهیم شاه را که از مقربان جهان شاه پادشاه بود به حکومت یزد تعیین نمود و حسن چلبی را به قزوین و امیر زین العابدین طارمی را به طارم و یار علی را به سلطانیه و دارا بیک را بهری و جهانگیر بیک را که از ملازمان محمدی میرزا بود به ساوه و [سعادت یار بیک]^۲ که هم از مقربان محمدی بود^۳ به کاشان و حاجی علی قاپوچی را به اردستان و <شاه محمد بیک>^۴ پیر حاجی بیک گاورودی و <امیر زاده>^۵ جهانگیر شاه حاجی بیک گاورودی که همدان سیورغال ایشان بود به همدان و این مجموع امر را از خلخال و طارم روانۀ قزوین شدند.

متوفیات

سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میران شاه بن صاحب قران امیر تیمور گورکان، آن حضرت پادشاهی بود عادل و کریم و به واسطهٔ هلاک او سلاطین جغتای ضعف تمام یافتند. مدت سلطنتش هجده سال. مملکتش تمام ماوراءالنهر و

۱- تکمیل از دیاربکر به ۲- بک - نسخ، ساندش و شهسوار بیک

طخارستان و غزنین و کابل و خراسان . فرزندانش [بدین تفصیل اند] : میرزا سلطان محمد و دومیرزا سلطان احمد و میرزا الغ بیگ و میرزا عمر شیخ و میرزا ابا بکر و میرزا سلطان مراد و میرزا سلطان خلیل و میرزا سلطان ولد و میرزا سلطان عمر. ** یکی از شعرا در آن واقعه گفته است :

تنظم

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست
 ز کس مدان که اسیر ستاره و ماه است
 به شیروان سپهی^۲ برد و ماند برب آب
 به منزلی که نه آن جا مقام و نه راه است
 گذشته بود ز ماه رجب ده و شش روز
 قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاه است
 لطیفه ای است عجایب که لشکر او را
 اوزون حسن زد و تاریخ شیروان شاه است
 و مولانا جلال الدین دوانی نیز گفته :
 سلطان ابوسعید که در فر خسروی
 چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید
 الحق چگونه کشته نگشتی که گشته بود

تاریخ سال « مقتل سلطان ابوسعید »

و هم در این سال ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلان بن ایلنی اوغلان بن فولاد اوغلان بن آیه خواجه بن توقنای بن بولغان بن شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان به مرض افلیح وفات یافت . فرزندش شیخ حیدر خان قائم مقام او گردید . مملکتش دشت قبیچاق . فرزندانش : بداق سلطان ، سوینجوک سلطان ، کوچومخان ،

شاه محمد اوغلان .

و هم در این مال میرزا ابوالقاسم بن جهان شاه پادشاه در حوالی میانه در دست امرای حسنعلی به فرمان حسنعلی به قتل آمد و او به غایت ظالم و فاسق بود.^۱ در کرمان جارمی فرمود که زنان به تماشای چوگان بازی آیند. بعد از اجتماع ایشان سمند تیز گام شهوت را به جولان آورده گوی مراد از خوبان می ربود. منقول است^۲ که روزی به دهی رسید و از دختری بی حکم شریعت مهر برداشت. سال دیگر بر همان ده گذارش افتاد. بعضی از عورات آن موضع به طریق هزل بدان دختر گفتند که داماد آمد. چون میرزا ابوالقاسم در آن ده نزول نمود، همان دختر نابکار را بدان کار طلب کرد. آن دختر سرزنش زنان را به میرزا ابوالقاسم شکایت کرد. آتش خشم میرزا ابوالقاسم اشتعال یافته جار رسانید که سه شبان روز پیرو جوان از زنان و مردان سبیل باشند. بنا بر آن، لشکریان زنان را در پیش شوهران و شوهران را در پیش زنان آلوده زنا و لواطه و روسیاه و رسوا ساختند.^۳

در آن اوان که جهان شاه پادشاه به قتل آمد، ابوالقاسم میرزا^۴ در کرمان بود. با وجود مرض در محفه نشسته متوجه عراق و آذربایجان گردید. از یزد زر بسیار گرفته متوجه اصفهان شد. شهریان آغاز مخالفت کردند. ابوالقاسم میرزا از راه نایین و قهپایه، خرابی کنان بعد ازده روز با سپاه عالم سوز سوار شده جنگ انداخت. قرب سیصد سوار به دروازه به عزم قتال و جدال پیش آمدند. رئیس بر که با صد و پنجاه سواره تیر انداز متوجه مخالفان گردید. ایشان را متفرق گردانید و خواجه شمس الدین

۱- بك: جار شكار بك ماعه می انداخت و رعایای تمام نواحی و ضمایم کرمان را به سرما و گرما می کشت و می گذاخت و به مواضع و قری، خانه و سرای مردم را به بهانه نزول به استیصال بنات حسنی و احمای غلمان و نسا نمایندگان و ربایندگان را اعمال و استعمال می فرمود ۲- بك: از جمعی ثقات چنین استماع افتاد. ۳- بك: مردان را با توپره های ریش در زیر بارخویش می کشیدند و زنان را در پیش شوهران واقربا و ابکار را در پیش امهات و آبا آلوده لواطه و زنا و روسیاه و رسوا می ساختند. (ج ۲ ص ۴۰۳-۴۰۲) ۴- یا: ابوالقاسم نابکار

محمد و سایر اکابر نیز جنگهای مردانه کردند و قریب دوست نفر از ملازمان میرزا ابوالقاسم را به راه عدم فرستادند. بنا بر آن، میرزا ابوالقاسم از حوالی اصفهان کوچ کرده روانه جربادقان گردید. در حوالی خروه از امیر سید مزید ارغون شکست یافته در حوالی میانه به دست امرای حسنعلی افتاد. به فرمان حسنعلی او را به قتل آوردند.

فتار در قضایای سنه اربع و سبعین و ثمانه

و مستولی شدن سلطان حسین میرزا بر بلاد خراسان

در آن اوان که سلطان ابوسعید در ولایت آذربایجان از مقاتله و مقابله لشکر قیامت اثر تر کمان راه انعدام پیش گرفت، سلطان حسین میرزا از منقشلاق به طرف خراسان ایلغار کرد. چون به حوالی نسا و باورد رسید، امیر تاج الدین حسن ملک و امیر بی نظیر که در دارالسلطنه هرات به حکومت و داروغگی اشتغال داشتند به ضبط برج و پاره پرداخته خبر توجه مو کب همایون را به سمرقند فرستادند. میرزا سلطان احمد لشکر زیاده از حد فراهم آورده به عزیمت جنگ وجدال از جیحون عبور کرد. در این اثنا واقعه شهادت سلطان ابوسعید اشتهار یافت و سلطان حسین میرزا عنان یکران به صوب دارالسلطنه هرات معطوف گردانید. هاتف اقبال به زبان حال تدا کرد که

تخت جمشید و تاج افریدون آرزومند پای نازک تست

به گوش آن حضرت رسانیده میرزا سلطان احمد بعد از تحقیق این اخبار رایت مراجعت به صوب دارالسلطنه سمرقند براهت و میرزا سلطان محمود در روز پنج شنبه دویم رمضان سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه به هرات رسیده سه چهار روز آن بلده را منزل ساخته چون دید که مردم جوق جوق روی به درگاه سلطان

۱- حب، با پانصد مرد به جانب مرو نهضت کرد و امیر مبارزالدین ولی بیک را به نیشابور و مشهد فرستاد.

میرزا آوردند، دل از سلطنت خراسان بر گرفته به اتفاق امیر قنبر علی به طرف ماوراءالنهر شتافت. آن گاه امیر شیخ ابوسعید جان در میان از نزد سلطان حسین میرزا به داروغگی هرات آمده، انوار معدلتش بر وجنات حال همگان تافت. و در روز چهارشنبه < هشتم > ماه مذکور اکابر و اشراف به استقبال خسرو مؤید منصور استعجال نموده در شمال کوه پاولیکا به تقبیل انامل فیاض مفتخر و سر فراز شدند و آن حضرت جمیع اهل علم و فضل را رعایت نموده در تخت حاجی بیک فرود آمد و در روز جمعه، در بلده هرات خطبه به اسم و لقب سلطان حسین میرزا مزین شد.^۲

و سلطان اراده نمود که خطبه را بر منابر اسلام به اسم دوازده امام مقرر کند. الطاعة موشح سازند و اسامی خلفا را بکلی بر اندازند و سید علی واحد العین که از قاین بود و به وعظ اشتغال می نمود و در تشیع غلو داشت، روز عید اضحی در نماز گاه بر سر منبر اسلام بر آمد و در تقویت مذهب شیعه و نقض اهل سنت سخنان آغاز کرد و متعصبان اهل سنت و جماعت در خروش آمدند و از نماز گاه برخاسته فریاد و فغان. کنان به جانب پادشاه روان شدند و موکب سعادت نشان در آن زمان از راه کوچه خیابان متوجه عید گاه بود. در اثنای راه حکایت غلو سید و اعظ استماع نمود. غضب فرمود و جمعی را فرستاد تا که واعظ را از منبر به خواری تمام فرود آوردند.*** در این سال، سلطان حسین میرزا شیخ زاهد طارمی را با جمعی از بهادران به حکومت استرآباد فرستاد و در آن اوان، سلطان ابوسعید بر اداری داشت میرزا منوچهر نام^۳ که از قرا باغ به مازندران آمده بر ساری و رستم دار مستولی < گشته بود >. شیخ زاهد طارمی غافل بر سر وی ریخته ولایت وجود او را از والی حیات باز پرداخت.

۱ - تکمیل از مطلع السعدین ۲ - دهم رمضان سال ۸۷۳ هـ . ۳ - مط : برادر اکبر سلطان ابوسعید.
* تا سقاره بعد از نسخه تو ماقط است.

در آن اثنا، میرزا سلطان محمد مشهور به میرزا کیچیک بن میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میران شاه^۱ به حال تباه از قرا باغ به درگاه عالم پناه رسیده رعایت تمام یافت. خیل وحشم وطبل و علم عنایت نمود و همواره از طرف آذربایجان و عراق صنایع آفاق به درگاه می آمدند و فراخور احوال خود رعایت می یافتند. از آن جمله سید مراد که میر معظم سلطان ابوسعید بود در دیوان اعلی شرف امارت یافت. **

گفتار در لشکر کشیدن یادگار محمد میرزا به خراسان

و محاربه نمودن او با سلطان حسین

در اوایل این سال، حسن پادشاه یادگار محمد میرزا را تربیت نموده با سپاه بسیار و امرای نام دار مثل شیخ ابوالفضل علیکه و ابوالحسن ترخان و امیر شیخ - حاجی و امیر محمد بهلول و پیر محمد پیرزاد و شیخ محمد طوقایی و علی جلایر^۲ و پیر عثمان هندو که^۳ و سلطان احمد چهارشنبه و حسین خوارزمی را به تسخیر خراسان از سال نمود. ایشان چون بهمازندران رسیدند، شیخ زاهد طارمی که از قبل سلطان حسین میرزا والی آن دیار بود، طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت. چون این خبر به سلطان حسین میرزا رسید، امیر مبارزالدین ولی بیک و امیر ناصرالدین عبدالخالق^۴ را بر سبیل ایلغار با سپاه صف شکن به دفع دشمن نامزد فرمود و ایشان از راه نیشابور به سملقان^۵ رفتند. روزی چند در آن جا رحل اقامت انداختند و سلطان حسین میرزا بعد از رفتن امرای میرزا کیچیک را نیز از عقب دروازه

۱- حب، که خواهرزاده خاقان منصور (سلطان حسین میرزا) بود و میرزا کیچیک لقب داشت یا والده و والد خود (ج ۴ ص ۱۳۸) رجوع شود ایضاً به مطلع السعدین - ۲ جزء ۳ ص ۱۳۷۸.

۲- به جای شیخ محمد طوقایی و علی جلایر در کتاب دیار بکر به اسامی چه نگیر میرزا برلاس و افضل برلاس و کریم داد آمده است. ۳- بک - نو: هندو که، پادهندوله

۴- حب - نسخ: امیر ناصرالدین و عبدالخالق - این شخص پسر امیر نظام الدین احمد بن فیروز شاه است. ۵- ضا - نسخ: سمنان

ساخت. شاه زاده در سملقان به ایشان پیوسته به اتفاق روی به میرزا یادگار محمد که در آن اوان از دهنه استرآباد بیرون آمده بود نهادند. چون به موضع شوراب رسیدند، به موجب حکم و نشانی که از پیش سلطان حسین میرزا آمده بود عنان از میدان قتال پیچیده به کوه خروس ییلاقی که جای محکمی بود تحصن جستند. میرزا یادگار محمد به پای کوه مذکور شتافته آن کوه را در کمال متانت یافت. پس از آن جا، عنان عزیمت به جانب اسفراین تافت و از آن جانب سلطان حسین - میرزا در چهارم ربیع الاول، در احسن ساعات، در بلده طیبه هرات پای مبارک در - رکاب سعادت انتساب آورده رایت فتح آیت به طرف اعدای دولت برافراخت و پس از طی مراحل، مشهد مقدسه رضویه علیه السلام به یمن مقدم شریفش غیرت افزای گلستان ارم گردید. و چون سلطان حسین میرزا می خواست که از آن موضع نیز کوچ فرماید فرمود که از برای اختیار ساعت منجمی حاضر سازند. امیر علی شیر به موقف عرض رسانید که در احضار منجم و تفحص سعادت^۱ و نحوست زمان فایده ای متصور نیست. زیرا اگر ساعت مناسب باشد و اگر نباشد تعلق و توقف از قبیل ممتنع است و سرعت در نهضت از مقوله واجبات.

شعر

آن را که بود سابقه لطف خداوند

گو انجسم و افلاک مکن کار گذاری

طوبی که خورد آب ز سر چشمه کوثر

فارغ بود از تربیت ابر بهاری

حضرت سلطان حسین میرزا رای امیر علی شیر را استحسان نموده روی به دشمنان آورد و بعد از توجه چنان به وضوح پیوست که ساعت رکوب جهت شروع در مطلوب به غایت موافق بوده لاجرم روزگار به زبان حال امیر نیکو خصال را مخاطب

۱- یا: تفحص ساعت و نحوست و سعد آن

ساخته به این مقال ترنم نمود که

شعر

آفتاب رای تو گر سایه بر چرخ افکند
ماه را عار آید از خورشید گردون اقتباس
پیش رای روشنت اسرار گیتی کشف شد

مهبط نور الهی نیست جای الثباس

والقصه بعد از آن که یادگار محمد میرزا به چناران رسید، میرزا کیچیک و امرای ایلغار از موضع تحصن به حرکت آمده به موکب همایون پیوستند و زایات ظفر آیات به جانب چناران نهضت فرموده پس از ورود به حوالی و نواحی معسکر مخالفان، سپه را از پیش و پس و چپ و راست به آیینی که می بایست آراست و از آن طرف میرزا یادگار محمد نیز به تبعیه لشکر قیام نموده در موقف جنگ و جدال بایستاد.

شعر

ز گرد سواران هوا بست میخ
چو برق درخشنده پولاد تیغ
دها ده بر آمد زهر دو گروه
زمین شد ز سم ستوران ستوه

یادگار محمد میرزا با جمعی تر کمانان و معتمدان لشکر که هر یک دعوی بهادری می کردند حمله نموده اکثر سپاه سلطان حسین میرزا منہزم گشتند. آن حضرت اعتماد به مضمون « کم من فئۃ قليلة غلبت فئۃ كثيرة باذن الله » کرده حمله بر گروه مخالفان کرد. مخالفان از میدان رو گردان شده از هول جان روی به گریز نهادند و آن حضرت کامیاب و کامران، در موضع چناران نزول اجلال نمود و شیخ بهلول کاشی و شیخ سعید طغانی و محمد کوکلتاش^۲ را که در جنگ دستگیر کرده

۱- حب ج ۴ ص ۱۴۰ ، چون میرزا کیچیک و امرای ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خروس بیلاقی پایین خرامیده عقب میرزا یادگار محمد روان شدند.

۲- سورة البقره ۲۵۰ - ۳- حب - نسخ، شیخ بهلولان و شیخ سعید دامغانی

بودند به قتل آورده امیر حسن شیخ تیمور را به حکومت استرآباد فرستاده به نفس نفیس به جانب هرات معاودت نمود.

چون یادگار محمد میرزا از معرکه کارزار بیرون رفت به فلاکت تمام خود را به سمنان انداخت^۱ و سلطان حسین میرزا نیز ایلچی و مکتوب به حسن پادشاه فرستاد مضمون آن که میان این دو خاندان دوستی و وفاق بود. اگر سلطان ابوسعید میرزا طریق بی مروتی پیش گرفت به سزای خود رسید. اکنون از آن حضرت ترصد و توقع چنان است که به چشم شفقت به این جانب بنگرند و مرا از دیگران کمتر نشمرند.

حسن پادشاه ایلچی را نوازشهای پادشاهانه فرموده جواب کتابت را متضمن بعضی از ذمایم و قبایح و شامت قدوم قراقوینلو ارسال داشت. از آن جمله فرموده بود که قراقوینلو را میمنت قدوم نیست. امیر قرا یوسف به روم ملتجی گشت امیر صاحب قران تیمورگورکان را به روم فرستاد تا آن دیار را خراب ساخت و از آن جا به مصر و شام رفت. صاحب قران سعید را همراه و متعاقب خود به شام برد تا آن دیار بکلی خراب گردید. میرزا الوند بن اسکندر بن قرا یوسف به درگاه برادرم جهانگیر میرزا پناه آورد. جبال شامخی که چون کوه بلند الوند مستقر و متمکن بود «کالعین المنفوش»^۲ به باد رفت و چون به بابر میرزا پیوست او را نیز اصلاً و نسلاً بر انداخت و حسنعلی به سلطان ابوسعید پیوست ، رسید به او آنچه رسید.

دیگر پوشیده نیست که این طایفه مخدول، به جهت آن که عادت مستمره ایشان تأسیس مبانی ظلم و فساد و ترصیص از کان فتنه و عناد است از نکبای نکبت گرد خذلان و مذلت بر جبهه دولت ایشان نشسته مطرود و رانده حضرت پروردگار اند. لاجرم به هر طرف کسه قدم می نهند سبب تفرقه و پریشانی می شوند و چون باد

۱ - مط . ص ۱۴۰۲ : چون میرزا سلطان حسین بعد از شکست سپاه متوجه میرزا یادگار محمد شد، میرزا یادگار محمد نیز عزیمت مقابله کرد و چون از مردم او زیاده از بیست کس نمانده بودند، در این حال از خواص او قاضی بیک عنان او گرفته از معرکه بیرون برد. ۲ - سورة القارعة ۳

بی نیازی از هردیوار که می گذرند از شومی ایشان اختلال به احوال اهالی راه می یابد و این معنی به حسب تجربه بر عالمیان واضح گشته . در اوایل امر که کوکب اقبال این طایفه روی در ارتفاع داشت قدم ایشان چنین بود ، فکیف اکنون که به عواصف حوادث بنیان دولت ایشان با خاک برابر شده و به صرصر حوادث نهال اقبال ایشان از پای درآمده از امداد فایده به ایشان نمی رسد.

نظم

درختی که تلخ است وی راسرشت
گرش درنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگین ریزی و شهید ناب
سر انجام گوهر به کار آورد
همان میسوه تلخ بار آورد
التماس آن که ایشان را مقید سازند و الا مخفی نیست که از وجود و عدم آن
مخازیل غباری بر عطف دامن ما نخواهد نشست.

شعر

جهانی پر آشوب و درهم از اوست
پریشانی اهل عالم از اوست
به تیغ سیاست خرابش سزاست
به بداختران نیک خواهی خطاست
جهان شاه پادشاه با وجود کثرت عدد و وفور حشمت و ایهت مآل و آمالش
بدان انجامید که عالمیان را مشاهده گشت .

مصراع : پیداست کزین جرعه چه مستی خیزد .

مقصود کلی امتحان قواعد محبت است . و دیگر پوشیده نیست که از زمانی که ایلیچی آن جناب به شیراز آمده به هیچ وجه به یادگار محمد میرزا از این جانب امدادی به ظهور نیوسته است نه از لشکر نه از غله نه از خرجی . چه از وی نیز صورتی که موجب تغییر خاطر باشد مثل قتل فضل الله پیرزاد^۲ که او را به داروغگی سمنان فرستاده بودیم واقع شده . غرض که علی الاستمرار در تأکید مبانی قواعد و:

جد و اجتهاد تقدیم افتاده و اکنون جماعت مذکور بنا بر مصالح خود در میان فساد می کنند. علی جلایر^۱ و محمد سمنانی و سید زین العابدین ساروی و علیشکر از آن جانب به این مخلص و از این جانب به آن جناب سخنان و اخبار مفسدا نه می رسانند و در هدم بنیان اخلاص و محبت دیرینه سعی می نمایند. خلاصه مقصود آن که ارادت خاطر جز این نیست که طریق اخوت حسینی و حسنی^۲ بین الجانین مرعی باشد و نتایج آن بوجه احسن بر چهره روزگار ظهور یابد.».۵

وقاضی علی را که قاضی عسکر بود به رسالت نزد سلطان حسین میرزا فرستاد. سلطان حسین میرزا فرزندان علیشکر را نداد. بنا بر آن، حسن پادشاه شاه علی- بیک پورناک و حسین بیک^۳ را به حکومت استرآباد ارسال نمود و از عقب او بعضی امرای عظام را مثل یوسف بیک و حسین بیک و شاه منصور شاهسوار بیرامی و یعقوب برادر اسحق آقارا با سپاه سنگین به مدد یادگار محمد میرزا فرستاد و از عقب ایشان سلطان خلیل زانیز روانه نمود. سلطان خلیل با قوچی از بهادران به استرآباد درآمد. امیر حسن شیخ تیمور که از قبل سلطان حسین میرزا حاکم آن جا بود در قلعه شماسان متحصن گردید.^۴ زینل میرزا نیز از کرمان علم عزیمت به جانب خراسان بر افراخت

۱- از امرای سپاه یادگار محمد که امرای ایلغار سپاه سلطان حسین را قبل از جنگ چناران در هم شکسته امیرمید مراد را به قتل آورد (حیب السیر ج ۴ ص ۱۴۰)

۲- نسخ: حسبی و نسبی. صورت متن تصحیح قیاسی است چون گذشته از آن که آن دو سلطان نه حساباً ارتباطی باهم داشته اند نه نسبتاً سیاق کلام دال بر اخوت حسنی و حسینی است یعنی امامین هم امین حسن بن علی و حسین بن علی و در این مقام کنایه است به اسم امیر آق فویتلو که حسن بوده و اسم سلطان جغتای که حسین بوده است. اصل مکتوب در کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی آمده است.

۳- نسخ: حسن بیک - تصحیح از حیب السیر که می نویسد: «در سلك خویشان او (حسن پادشاه) انتظام داشتند.»

۴- حب: ج ۴ ص ۱۴۴: «بعد از چند روز بیرون آمد و به دست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و به مجرد این سخن فوج فوج سرداران صفمشکن از موکب خاقان تهمتن فرار نموده روی به اردوی دشمن آوردند.»

این بار دوم بود که این سردار به سلطان حسین میرزا خیانت نمود و بار اول وقتی بود که سلطان حسین میرزا هرات را محاصره کرده بود و این مرد از سپاه وی گریخته و به مدافعین شهر یعنی سیاهبان سلطان ابوسعید پیوسته بود.

و داراب بیک و احمد بیک پورناک را منتقلای گردانید. ایشان با شیخ زاهد طارمی که از قبل سلطان حسین میرزا والی قوهستان بود جنگ کرده او را به قتل آوردند. چون این خبر به سلطان حسین میرزا رسید، از امرای عظام [مثل ناصرالدین - عبدالخالق و شیخ ابوسعیدجان در میان و پیرعلی ترکمان^۱] را با سپاه سنگین به دفع یادگار محمد میرزا ارسال نمود و بعد از آن که شنید که لشکر مخالفان تا حدود نیشابور و سبزوار در آمده اند به نفس نفیس از عقب امرای ایلغار فرموده درالنگ رادکان به ایشان پیوست و روی به بلده سبزوار که در آن اوان معسکری یادگار محمد میرزا و سپاه ترکمان بود نهاد و ایشان از قرب وصول شهریار گیتیستان و قوف یافته قاضی - بیک را در قلعه سبزوار گذاشته خاطر بر هزیمت قراردادند و رایت عزیمت به جانب جاجرم بر افراشتند.

چون ماهیچه طوق آفتاب اشراق از افق دیار سبزوار طالع گشت، سپاه نصرت - شعار به بیک حمله قاضی بیک رامقید و مغلول ساختند و هفتاد کس از ترکمانان بی ایمان را که نسبت به شهریان طریق ظلم و تعدی مسلوک داشته بودند به مظلومان سپردند تا همه را بر خاک هلاک انداختند. آن گاه اعلام فیروزی آثار، از عقب دشمنان بی مقدار در حرکت آمده چون موضع پنج دهنه^۲ معسکر پادشاه هفت اقلیم گشت، فوجی از سپاه نصرت پناه به قراولان لشکر سعادت دستگاه باز خوردند و دماز از روزگار ایشان بر آوردند و جمعی کثیر از ارکان دولت میرزا یادگار محمد را مثل نعمت خوارزمی و قاسم دولت ملک و غیرهما را به عالم عقبی روان گردانید و اردوی اعلی از آن منزل نهضت نمود.

چون خطه جاجرم مضرب خیام ملازمان سلطان گردون غلام گشت، افواج حشم و طبقات لشکر طریق بی وفائی مسلوک داشته به دشمنان پیوستند و سلطان حسین -

۱- حب، امیر عبدالخالق فیروز شاه و پیرام ترکمان و پیرعلی ترکمان.

۲- حب، پنج دهنه پایان ولایت بحرآباد.

میرزا بنا بر اقتضای زمان عنان مراجعت معطوف گردانیده درضمان صحت و سلامت به مشهد مقدسه رسید و از آن جا نیز حرکت نموده درحوالی پل خاتون به آغروق همایون پیوست.

مقارن این حال، عبدالله اخطب که جهت ضبط امور دیوانی و تنسیق مهمات سلطانی، در دارالسلطنه هرات مانده بود ظلم و تعدی آغاز نهاده بر رعایای بیچاره تحمیلات ناموجه نمود** عمسوم خلیق هجوم کرده به خانقاه خاقان مغفور که نشیمن او بود شتافتند و دست به سنگ انداختن برگشادند. عبدالله از بیم جان گریزان شده [در خانه گریخت^۱] و آن فتنه و فساد فی الجمله تسکین یافت. چون صورت واقعه در منزل پل خاتون به عرض شهریار با قانون رسید، فرمود تا جهت استمالت ساکنان دارالسلطنه هرات عنایت نامه‌ها در قلم آوردند و آنها را مصحوب مقرب الحضرة السلطانية امیر علی شیر به شهر فرستاد و آن جناب خود به بلده طیبه هرات رسیده جناح رأفت و مرحمت بر مفارقی ستم رسیدگان بگسترده و دست اصحاب ظلم و بدعت را از سر مظلومان مستمند کوتاه کرد و سلطان حسین میرزا از پل خاتون آغروق همایون را به صوب حصار نره تو گسیل کرده خود به دارالسلطنه هرات نهضت نمود و در اسعد ساعات به باغ نظر گاه نزول اجلال فرمود^۲.

چون سلطان سعادت مند، روزی چند در بلده طیبه هرات گذرانید، به مسامع علیه رسید که یادگار محمد میرزا به حدود خبوشان رفته و در آن حدود نزول نموده عزیمت مشهد دارد. بنا بر آن، رایات ظفر پناه از باغ نظر گاه به مشهد مقدسه روان شده النگک بشر تو مضرب خیام خدام عالی مقام گشت. در آن محل نیز افواج چشم و طبقات سپاه طریق فرار پیش گرفته روی به اردوی میرزا یادگار محمد نهادند. لاجرم بر خاطر همایون خطور کرد که روزی چند با زمانه ساختن و کار حرب را

۱- ضاء دارالعدالة میرزا شاهرخ. ۲- ضاء، به یکی از خانه‌های مدرسه گریخت. چون این خبر به عرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان به شهر شتافت و خواجه عبدالله را بندکرده به اردو رسانید. ۳- حب، یازدهم ذی الحجة ۸۷۴

در تأخیر انداختن مناسبتر است. پس از بشارت تو [کوچ به وقوع آمده دامن کله کوه محل نصب بارگاه پادشاه عالی جاه گشت^۱] و موکب اعلی از آن جا نیز در حرکت آمده از راه تقوز رباط به جانب قلعه نره تو شتافت و چون ظاهر آن حصار از یمن مقدم خسرو گردون اقتدار زیب و زینت یافت، تدبیر سلطانی اقتضای آن نمود که حریمها چند گاهی در قلعه توطن نمایند و جهت تعیین و ترتیب منازل قاصدی نزد **احمد^۲** توقچی فرستاد. مشارالیه جواب داد که اگر آن حضرت با يك دو نفر از ملازمان آیند در می کشایم و الا نه. شهریار آفاق علامت نفاق از این جواب دور از صواب فهم نموده از سر آن عزیمت در گذشته متوجه کنار آب مرغاب گشت^۳ و بنا بر التماس امیر مظفر بر لاس متوجه میمنه و فاریاب گردید.

میرزا یادگار محمد، چون فرار سلطان حسین میرزا را استماع نمود، تا کنار آب مرغاب از دنبال وی ایلغار کرده چون به گردش نرسید از آن جا مراجعت کرده در روزی که قمر در طریقه محسره بود در الننگ کهدستان نزول فرمود [و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز تربیع نخستین بود^۴] به باغ زاغان درآمد و امرای ترکمان^۵ را به منازل دلگشای و مواضع روح افزای جای داد و حسین خوارزمی را به نزد حسن پادشاه فرستاد و التماس منشور ایالت خراسان نمود. حسن پادشاه فرمود هر چند قبول این التماس را نوعی از ترک ادب می دانیم، اما بنا بر آن که مبادا که آن جا بر آن فرزند گران آید منشور در قلم آورد که تمامی ممالک ماوراءالنهر و خراسان و آنچه در قبضه اقتدار است و آنچه بعد از این به عون عنایت حضرت سبحانی در حیطة اختیار در آید در بسته به آن جناب ارزانی و مسلم می داریم.

۱- پا کوچ بر کوچ در دامن کله کوه محل نهضت... ۲- تکمیل از حبیب السیر.

۳- در این جا نیز عده دیگری از همراهایش گریختند به طوری که به قول خوندمیر «حیرتی نصیب بر خسرو جهانگیر طاری شد و نمی دانست که به کدام جانب توجه نماید.»

۴- حب - یا، در روز شنبه از آن جا مراجعت کرده در روزی که قمر به درجه تربیع نصیر رسیده بود - نو، در روز شنبه که تربیع...

۵- مطر که قربانان امیر حسن بیک بودند.

وظیفه آن که در باب مهمات سلطنت و مملکت‌داری ورعیت پروری مساعی جمیله به ظهور رسانیده در قواعد شرع پروری مضمون «الملک وال‌دین توأمان» را نصب‌العین خود سازند و در دفع مواد ظلم و عدوان مجتهد بوده از فحوائی «الملک لایبقی مع - الظلم» مجتنب باشند و توجه خاطر را بر استمداد همت اولیاء الله مصروف سازد و در همه ابواب مرفه الحال بوده دفعه به خاطر راه نهد که حقاً و بعزّة الله تعالی که در این معنی شائبه نیست و از ردائت شک و شبهه مصون و محروس است و دست توقع و طمع از اذیال آن ممالک کوتاه داشته بر آنیم که بنیان ارکان محبت قدیم که از زمان امیر بزرگ اباعن جد سمت تخصیص دارد روز بروز صفت تشبیه پذیرد و صورتی که بر حسب تقدیر قدیر میان ما و سلطان ابوسعید میرزا واقع شد سبب آن بود که عنان ارادت را از جاده انصاف انصراف داده بود و زمام‌مهام را از طریق اعتدال منحرف ساخته و این معنی بر عالم و عالمیان واضح است. ان شاء الله تعالی در تمهید قواعد عهد قدیم خواهیم کوشید که دست تغییر به دامن آن نرسد. چه دنیای دون اعتبار ندارد و به هیچ کس وفا نکرده است. احوال جهان شاه میرزا و سلطان ابوسعید میرزا مصداق این مقال است. **

گفتار در قضایائی که در بلاد روم واقع شده و گرفتار سلطان محمد

پادشاه جزیره اگریبوز را

در این سأل، کافر ضال جته زال^۱ که امیر الامرای پادشاه و ندیک^۲ بود با هشتاد کشتی بزرگ به اعتماد فراغت سلطان و سکون سپاه مجاهدان متوجه خرابی ممالک اسلام شد و از مقابل ولایت اگریبوز که بر ساحل دریا است از کشتی بیرون

۱- چنین است در هر دو نسخه و آن مسلماً صورت غلطی است از نیکولو داکاناله - Niccolo da Canale دریا سالار ونیزی. ۲- تعبیر پادشاه و ندیک (ونیز) درست نیست. چه ونیز (وندیک) جمهوری بود و تحت نظر یک شورای ده نفری اداره می‌شد و رئیس شوری را Doge می‌گفتند و ونیزی را جمهوری سن‌مارک یا saint Maro یا Seigneurie.

آمده به تخریب بلاد و تعدیپ عباد اشتغال نمود. بنا بر آن، سلطان محمد پادشاه روم به دفع آن کفار و اشرار لشکرهای بی شمار برانگیخت و به استصواب امر اوارکان دولت علم عزیمت به جانب جزیره اغریبوز برافراخت و آن جزیره ای است اوسع از جزایر یونان در مقابل کشور ائینه^۱ که به مدینه حکما اشتهار دارد و شهر بندی دارد.

در نزدیکی ساحل، محمود پاشا به فرموده سلطان در برابر شهر لنگر اقامت انداخت و در آن اثنا خبر آمد که جته زال با هشتاد کشتی مملو از مردان کادر [هریک از آن کفار در سفر بحار بر باد صبا چالاکی آموز غواصی دریا]^۲ با توپ و تفنگ بسیار به مدد اهل حصار آمدند. رومیان به ضرب توپ چند کشتی ایشان را شکستند. ایشان در میان دریا لنگر انداختند و با خود مقرر داشتند که هر گاه که لشکر سلطان به حصار جنگ اندازند، ایشان نیز از عقب رومیان در آمده زنجیرهایی که از برای منع ایشان بسته اند گسسته خود را به قلعه در اندازند. سلطان چون از مکر کفار فجار واقف شد، حکم نمود که لشکریان اسباب جنگ حصار مهیا سازند و نردبانها جهت صعود قلعه ترتیب نمایند و موعده جنگ در روز سیم نهادند.

در این اثنا، خدمتکاری از لشکر سلطان جهت غسل به کنار دریا رفته بود. کافران او را گرفته نزد جته ضال و سایر سرداران کفار بردند و کیفیت احوال سلطان و عزیمت جنگ حصار را به تفصیل از او معلوم نمودند. چون سلطان از گرفتاری مرد خیردار گردید، همان روز جنگ انداخت^۳. کفار و اهل حصار چون موعده جنگ را در روز سیم می پنداشتند، بنا بر این در حصار و کشتیها کمابینغی یرا قی نداشتند و محمود پاشا با فوجی بهادران ظفر لواء، از روی دریا به ضرب توپ و ضربه دیگ، با روی حصار را چون غربال سوراخ سوراخ کردند و از جانب خشکی دلاوران اروم ایلی

۱- پا : بوسنه - نو : اسینه - ائینه همان آتین است . ۲- عبارت منشوش داخل قلاب فقط در نسخه پا.

۳- حمله به صورت ناگهانی روز ۲۵ ژوئن ۱۴۷۰ صورت گرفت.

به طرف قلعه دویدند و از درون و بیرون تیر تفنگ صاعد و هابط گردید.

بیت

تفنگ همچو فواره سرکش همه همه برجها برج آتش همه

و میان مستحفظان قلاع روم و فرنگ معهود است که جهت اعلام حال، خصمان بدفعال فانوسی به بلندی قلعه برافروزند و اهل قلعه به قدر اضطرار و اضطراب فانوس را تضعیف نموده آتش متعدد سوزند و چون هفت نوبت این علامات را از دور ببینند به مدد برسند. در اثنای جنگ جماعت قلعه به برافروختن فانوس خیال و اعلام حال به آن سپاه که در دریا بودند به طریقه معتاد به تضعیف فانوس شروع نمودند و سپاه فرنگ، به اعتماد سخن آن خدمتکار گرفتار، نیران فانوس مشتعل را به بی تحملی اهل حصار حمل نمودند.

در آن اثنا، محمود پاشا با سپاه دریا چون سیل کوهسار از رخنه های دیوار عبور کرده در میان حصار درآمدند و به زخم شمشیر آب دار، دمار از آن بی دینان بد کردار بر آوردند و از طرف صحرا نیز مجاهدان دلیر با کمندهای تدبیر به بالای حصار صعود نموده به میان قلعه درآمده خونریزی و مردی نمودند. چون کفار لعین از تسخیر قلعه مطلع گردیدند، از هم متلاشی گشته راه دیار خود پیش گرفتند و آن سرخیل کفار فرنگ، بی غیرت و نام و ننگ، تا شهر ونه دیک دارالملک فرنگ هیچ جا توقف نمود و اموال بسیار به دست سپاه روم افتاده سلطان نیز خمس آن بدیشان بخشید. بعد از آن، سلطان روم مردمان معتبر در آن قلعه گذاشته به جانب استنبول معاودت نمود. **

و هم در این سال، سلطان، احمد پاشا حاکم قرامان را با سپاه فراوان به تسخیر بلاد علائیه ارسال نمود. حاکم آن دیار قلیچ اصلان که از بقایای حکام آل-

۱- مدافعین قلعه بر طبق رسوم زمان، با دادن علامت تقاضای کمک کردند و پرچم سیاه روی بلندترین قسمت برج افراشتند ولی نیکولو به کمک آنها نرفت.

سلجوقی بود عرضه داشت به درگاه سلطان محمد فرستاده پیغام نمود که مرا چه حد آن که با سلطان مخالفت کنم و بلدهٔ علائیه را به ملازمان درگاه شهریار عالی جاه تسلیم می‌کنم.

شعر

نهیب خشم تو هر جا که قطع نسل کند
قوای طبع سقنقور می‌کند کافور
غبار خیل تو بر هر زمین که بنشیند
ز خاک و خار وی آید نسیم یوم نشور

بعد از آن بی‌جنگ و جدال آن بلاد را تسلیم نموده متوجه درگاه سلطان گردید. سلطان، به عوض مملکت او، شهر کملجینه را که در بلاد روم واقع است به او شفقت فرمود. چون مشارالیه در علم جوهرشناسی مهارت تمام داشت، سلطان سنگ قیمتی که اندک‌قصوری در اندامش بود به وی داد که آن را به اندام آورد. قلیچ اصلان - بیک آن جوهر را برداشته به مصر گریخت. بعد از چند وقت در آن جا اصلاح پسندیده کرده با تحفه‌های لایق به خدمت سلطان فرستاد. احمد پاشا آن سنگ را نزد سلطان برده گفت این سنگ را می‌فروشند. سلطان شناخت. قلیچ اصلان بعد از چند وقت از مصر روانهٔ بلاد عجم گردید و در آن جا از عالم انتقال نمود. **

گفتار در قضایائی که در بلاد آذربایجان و عراق واقع شده

و رفتن حسنعلی جهان‌شاه به جانب همسدان و کشته شدن او به دست

عساکر ظفر نشان حسن پادشاه ترکمان

در اوایل این سال، پادشاه جهان، از قشلاق مغان بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه اردبیل گشت. فرزند ارشدش اغرلومحمد را با امرای نام‌دار مثل عثمان بیک

وعلی خان بیک جهانگیر^۱ و مظفر و شاه منصور شهسوار و سهراب بیک و شیخ حسن پور ناک را با ده هزار سوار بی باک به دفع حسنعلی ناپاک ارسال نمود. زیرا که وی بر بلده همدان مستولی گشته بود.

شرح احوال حسنعلی آن که در آن اوان که سلطان ابوسعید متوجه قراباغ بود، حسنعلی را به تبریز فرستاد. چون سلطان ابوسعید از دست ساقی اجل جرعه فنا نوشید، بنا بر آن حسنعلی متوجه همدان گردیده قریب شش هزار سوار در ظل رایات وی جمع آمده حسنعلی به وجود ایشان مستظهر گشته به طرف همدان در حرکت آمد. در آن اوان، شاه ویس حاجی پیری [و برادرش شاه محمد و جهانگیر شاه حاجی]^۲ به اتفاق احمد بیک احمدلو که به فرمان حسن پادشاه به حکومت آن دیار آمده بودند از شهر بیرون آمده در برابر حسنعلی صف آرای گشتند و محاربه ای به غایت صعب دست داده میمنه و میسره حسنعلی را درهم شکستند. حسنعلی با فوجی از سالکان میدان دلاوری بر قلب امرای حمله کرده ایشان تاب آن ستیز نیاورده راه گریز پیش گرفتند. لشکر حسنعلی ایشان را تعاقب کرده شاه ویس بیک و احمد بیک احمدلورا با قریب ششصد نفر از لشکری به قتل آوردند و جهانگیر از بیم جان خود را به قلعه همدان انداخت. در آن اثنا، اغرلو محمد غافل بر سر آن بی دولت ریخته بعد از جنگ بسیار وی را دستگیر ساخته روانه دیار عدم گردانید.

حسن پادشاه، بعد از فرستادن اغرلو محمد به جانب عراق، علی بیک امیر بایزید ولد بسطام را با امرای عظام به فتح قلعه شدنان فرستاد. امیره سلطان که والی آن دیار بود رسولان فرستاده امان طلبید. حسن پادشاه، بنا بر التماس شیخ جعفر صفوی^۳، از گناه وی گذشته علی بیک را طلب فرمود.

بعد از آن حسن پادشاه در اوایل ذی الحجه به تبریز در آمده بعد از عید قربان

۱- عثمان و علی خان پسران جهانگیر برادر حسن پادشاه بودند. ۲- بک. نسخ برادر شاه محمد

و جهانگیر ۳- بک؛ یا شفاعت شیخ الاسلام اعظم شیخ جعفر (ج ۲ ص ۵۲۱)

از تبریز عود نموده به اردوی خود پیوسته در همدان نزول اجلال نمود. بعد از آن کوچ بر کوچ متوجه اصفهان شد. اکابر و اشراف به استقبال شتافتند و به مزید عاطفت و احسان سرافراز گشتند و ساوری و پیشکش چون پای مور به حضرت سلیمان کشیدند و از آن جا کوچ کرده اکابر را باز گردانید. در حوالی یزد خاص^۱ خیر رسید که ابویوسف میرزا شیراز را گذاشته به طرف کرمان روان شده. بنا بر آن اغرلومحمد را به دفع او ارسال نمود و خود در شیراز نزول اجلال فرمود.

گفتار در احوال ابویوسف میرزا بعد از جهان شاه پادشاه

در آن اوان که سلطان ابوسعید به قتل آمد، پیر علی ولد علیش کر بیک ابویوسف میرزا را به سلطنت برداشته روانه همدان گردید. محمود بیک آق قوینلو و سلطان علی ولد حسن علی بدیشان پیوستند، بعد از بیست روز سلطان علی را به قتل آوردند. چون به حدود همدان درآمدند، خبر آمد که شاه حسین حاکم لر کوچک همدان را تاخته در شهر زور بر سرالوس بهار ریخته ایشان را غارت کرده است. بنا بر آن شاه زاده نصرت نشان بر سر ایشان ایلغار نموده غافل بر سر وی ریختند و شاه حسین را با پانصد نفر از ملازمانش به قتل آورده از همدان روانه جربادقان گشتند. [غارت و خرابی بی غایت در آن بلده کردند]^۲ و محمود بیک آق قوینلورا به تاخت ناین و ارجستان و ابرقوه و یزد فرستاد و خود از آن جا کوچ بر کوچ روانه شیراز گردید. چند روزی در شیراز نزول نموده چون خبر حسن پادشاه را استماع نمود متوجه خراسان گردید.^۳ در آن اثنا اغرلومحمد بر سر او ریخته وی را دستگیر گردانیده درمن

۱- بک، یزد خواست ۲- تو، به قتل و غارت و خرابی ولایت شروع کردند.

۳- خبر فرار وی در یزد خواست، طی نامه ای از اغرلومحمد به حسن پادشاه رسید و حسن پادشاه به اغرلومحمد که همیشه پنج منزل جلوتر از پدر حرکت می کرد دستور داد که «عنان از جنب شیراز مصروف به جانب ابرقوه گرداند و پیش راه ایشان» بپندد. اغرلومحمد نیز «هشتاد فرسخ راه را به نش روز قطع کرده» خود را به وی رساند. (دیاربکر به ص ۵۲۵)

ربیع الثانی وی را به قتل آورده نعش او را به شیراز آوردند و در جوار مولانا نعیم کرمانی دفن کردند و پیر علی ولد علیشکر خلاص گشته روانه خراسان گردید. انغرلو محمد باغنایم بسیار و اموال بی شمار در شیراز به اردوی پدر ملحق گردید.

حسن پادشاه بعد از دو ماه از شیراز متوجه قم شد. [چون حوالی اصفهان محل نزول پادشاه جهان گردید، مردمان شهر مسلح به استقبال شتافتند. این وضع موافق مزاج همایون نیامده فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیر نعمه الله ثانی متوجه پایه سریر اعلی گردد. حسن پادشاهی خواست که به میرزا اهانت کند و منکوحه او را که دختر جهان شاه بود شکنجه کند. آخر ترك آن کرده وی را رعایت بسیار کرده] حکومت شیراز را به امیر بیک موصلوداد و در خانه های الیاس خواجه نزول اجلال فرمود و حکومت اصفهان را به فرزندش سلطان خلیل رجوع فرمود و امرا و ارکان دولت و خاصگیان حضرتش هر کس به خانه ای که یراق زمستان در آن خانه گرفته بودند فرود آمدند و هر چهار شبه بر سریر سلطنت که در پیشگاه خانه می زدند نشسته بارعام می داد تا دادخواهان ممالک محروسه در آن روز عرض حاجات می نمودند و به حصول مقاصد و به وصول مطالب عاید می گشتند. سه ماه زمستان و دو ماه ربیع بر این منوال مقرر بود و هر شب جمعه سادات و علما و اکابر و اشراف را که به پایه سریر عدالت مصیر می آمدند به مجلس همایون دعوت می نمودند و مسامح حضار را به فوائد لطائف و مواعظ و ذکر صلاح و ابرار مزین می داشت.

و در این قشلاق، شاهزاده عالمیان، در درج خلافت، سلطان خلیل بهادر ملازم در گاه جهان پناه بود تا زمانی که آفتاب به برج حمل در آمد، حضرت خاقانی حسن پادشاه او را رخصت فرمود که به قزوین که اقطاع او بود توجه نماید و سکن آن جا را به فرقدوم همایون در ظل رایت حمایت جای دهد و لشکر خاصه را یراق

۱- قسمت بین دو قلاب در کتاب دیار بکر به نیست ولی سایر مطالب کلمه به کلمه اغلب مأخوذ از آن کتاب است.

کرده به هر جا که معسکر ظفر پیکر باشد به ظل جناح رایت جهان حمایت برساند. بر حسب فرمان واجب الاذعان به قزوین توجه نمود و بعد از يكماه به درگاه جهان پناه معاودت نمود و هنوز رایات حسن پادشاهی از بلده قم به بیلاق بیرون نرفته به عز ر کاب بوسی رسید و در هشتم ثور به عزم امداد یادگار محمد با لشکر خاصه و دیگر امرا به امر جهان مطاع متوجه خراسان شدند و در این ولا، شاهزاده عالمیان زینل میرزا در کرمان که به تیولش مقرر بود قشلاق نمود.

گفتار در فتح بغداد

در آن اوان که حسن پادشاه از بغداد کوچ نمود، پیر محمد الپاوت را کشتی حیات به دجله ممت غرق گشت و حسینعلی پسر زینل براتی^۱ بر آن بلده مستولی گشته دختر پیر محمد را در عقد نکاح خود در آورد. بعد از چند روز، او نیز علم عزیمت به جانب آخرت بر افراخت و برادرش شاه منصور قایم مقام وی گشت و بغدادیان شهر را به مقصود بیک ولد حسن پادشاه تسلیم نمودند. شاهزاده شاه منصور را با بعضی از رفقا به قتل آورد^۲. این خبر در قم به حسن پادشاه رسیده بسیار متبهج و مسرور گردید.

گفتار در فتح قلاع کردستان^۱

هم در این سال، پادشاه، سلطان حمزه ولد جهانگیر میرزا را با پنج هزار سوار به فتح جزیره فرستاد. ایشان قلعه ساق^۲ را مسخر ساخته روانه قلعه کرسی شدند. بدر و بیک^۳ که حاکم آن قلعه بود، بالضروره حصار را تسلیم نمود.

هم در این سال، حسن پادشاه سلیمان بیک بیجن را با جمعی از امرای عظام

۱- بک، برانی ۲- بک، شاهزاده خودش ملک بغداد را با آن که در سن مراقت بود معانقت فرمود. (ص ۵۳۸)

۳- بک - نو، آدستان - پاه، دوستان ۴- بک - نسخ، بدر بیک

مثل اصلان بیک ذوالقدر و احمد بیک اسفندیار بیک و ایل الدی بیک چینی و امیر
 <محمد>^۱ بیک سعدلو و امیرجان سعدلو^۲ ولد سارو پیر علی را با پنج هزار سوار به
 تسخیر بنلیس فرستاد. والی آنجا ابراهیم بیک مادر خود را با تحف بسیار به درگاه
 پادشاه عالی تبار ارسال نموده امان طلبید. بنا بر آن، آن حضرت از گناه او گذشته
 حکم فرمود که امرا از بالای آن قلعه کوچ نمایند.

هم در این سال، جمشید بیک ولد صوفی خلیل موصلو به فرمان حسن پادشاه
 بلاد شکی را تاخته لوای استیلا بر افراخت.

هم در این سال، حسن پادشاه صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک پرناک و جمشید
 بیک و علی بیک آقاچری و سهرابدا با سپاه بی کران بر سر قرامانلیان فرستاد. زیرا
 که بختیار قرامانلی به واسطه جهل و نادانی حسنعلی را گریزانیده به ملازمان
 حسن پادشاه تسلیم نکرده بود. صوفی خلیل غافل بر سر ایشان ریخته بختیار را با
 دویست نفر از ملازمان به قتل آورده رؤوس ایشان را به درگاه عالم پناه فرستاد.

متوفیات

حسنعلی ولد جهان شاه پادشاه بن قرا یوسف بن قرامحمد بن توره میش بن بیرام
 خواجه. حسنعلی از نشأة جنون بهره تمام داشت و زنان امرا و ایناقان خود را
 جمع می کرد و خود در میان ایشان می نشست و عورات را رقص می فرمود و به هر کدام
 که میانش می شد باوی مباشرت می کرد و به هر کس که غضب می کرد زنش را
 به عتف طلاق می ستاند و بی اتقضای عده به عقد دیگری درمی آورد و یال و دم اسبان را
 می برید و حکم می کرد که زنان ساقها برهنه کرده سوار شوند. در این سال کشته شد،
 چنان که مذکور شد و از این طبقه چهار کس سلطنت کرده اند: قرا یوسف، اسکندر،
 جهان شاه، حسنعلی. مدت سلطنتشان شصت و سه سال. مملکتشان آذربایجان و عراق

۱- تکمیل از دیار بکریه (ص ۵۴۳) ۲- بک - پنا، سفیلو - نو؛ سعدلو

عرب و عراق عجم و فارس.

امیر سیدعلی بغدادی از ملازمان پیر بوداق میرزا بود. چون جهان شاه پادشاه بر بغداد مستولی شد، سیدعلی را به تبریز آورده به حکومت شیراز ارسال نمود. بعد از قتل جهان شاه جمیع بلاد فارس را صاحبی کرد. چون سلطان ابوسعید بر عراق مستولی گردید، مولانا محمد صاحب کشف را نزد سیدعلی فرستاده او را به درگاه طلب نمود. چون مولانا به شیراز رسید، سیدعلی حکومت شیراز را به وی گذاشته قوام الدین محمدرای برای مراسم عبودیت به درگاه سلطان فرستاد و بعد از قتل سلطان ابوسعید، ابویوسف میرزا متوجه شیراز شد به امید آن که سیدعلی او را معاون باشد و به سلطنت او راضی گردد.

و در آن اوان، امیر سیدعلی پسر خود اخئی فرخ را به کرمان فرستاده بود. چون ابویوسف میرزا از اصفهان عبور نمود، سیدعلی فرار کرده متوجه کرمان شد^۱ و پسر خود [اخی فرخ]^۲ را به جنگ ابویوسف میرزا فرستاد. ملازمان وی فرار کرده به ابویوسف میرزا پیوستند. بنا بر آن، سیدعلی به طرف کرمان معاودت کرد و از جانب ابویوسف میرزا، یارعلی ولدعایشکر با هزار سوار جرار متوجه کرمان گردید. سیدعلی به طرف یزد فرار نموده از آن جا روانه شده در اصفهان به درگاه حسن پادشاه رفت. در ابرقوه، بنا بر آن که از او شکوه کردند، حسن پادشاه به صلب وی فرمان داد. اهالی ابرقوه، در هنگام صلب او را سنگسار کردند.*

فضایاتی که در سنهٔ خمس و سبعین و ثمانمائه واقع شده

و وصول سلطان حسین میرزا به باغ زاغان و کشته شدن یادگار محمد میرزا

چون خیر عقلت یادگار محمد میرزا به کرات به سمع سلطان حسین میرزا رسید،

۱- یا، امیر فرج - تصحیح از دیار بکریه
 ۲- در نسخهٔ یا - تو : مك سك - بك ، لشکر
 ۳- در نسخهٔ یا نیست .

از میمنه به جانب هرات ایلغار نمود. چون به منزل بابا خاکی رسید، آن قدوهٔ ارباب جذبه <بابا خاکی>^۱ شرایط استقبال به جای آورده کماجی و گوسفندی به نظر آن جناب رسانید و او را به جانب شهر ترغیب نمود.

در آن اثنا، <از نزد>^۱ شیرم قراول که قبل از این به رسم زبان گیری به هرات رفته بود، <معمدی>^۱ از هرات رسیده به موقف عرض رسانید که تاسر خیابان رفتیم و از بعضی مردم تفحص نمودم و از حالات یادگار محمد پرسیدم. جواب دادند که در شهر از هیچ طرف خبری نیست و میرزا یادگار محمد به دستور معهود در باغ زاغان مانند نرگس و لاله لحظه‌ای بی قدح و پیاله به سر نمی‌برد.

چون خبر غفلت یادگار محمد و سپاه ترکمان نوبت دیگر به سمع سلطان حسین میرزا رسید، باهشتصد و پنجاه نفر مرد شجاع دلیر که در آن زمان ملازم موکب فیروزی آثار بودند به تعجیل هر چه تمامتر ایلغار فرموده بعد از وصول به سر کوتل چشمهٔ خبز دوک یکی از دولت خواهان را مقرر کرد که پیشتر به باغ زاغان رفته اگر فرصت یابد به شکستن در باغ اشتغال نماید و الا به مقتضای وقت عمل کند و امیر مظفر برلاس و امیر شیخ ابوسعید جان در میان و امیر ابراهیم برلاس و درویش علی ارات و غیره را با قرب صد و پنجاه کس از عقب روان ساخت مشروط به آن که هر گاه فتح البابی دست دهد قاصدی را به تعجیل جهت ایصال این مرده باز گردانند و عود نموده در چشمهٔ قر نفل به ملازمت رکاب ظفر انتساب رسند. چون شب بر فلک لباس سیاه پوشید

بیت

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
سلطان گیتی‌ستان با بقیهٔ ملازمان آهسته آهسته ، بنا بر کمال توکل ، به موجبی
که مقرر گشته بود، در نواحی چشمهٔ قر نفل نیز توقف نفرموده از راه کوچهٔ خیابان

کامیاب و کامران به طرف باغ زاغان نهضت نمود .

بیت

عز و دولت بریمین و فتح و نصرت بریسار

جاء وحشمت هم عنان و بخت و دولت هم رکاب

در این اثنا، یادگار میرآخور از پیش امیر مظفر رسید^۱ و خبر شکستن در باغ را به عرض رسانید. امیر مبارزالدین ولی یک و امیر ناصرالدین عبدالخالق را به جانب خانه امیر جلال الدین فیروزشاه که مسکن امیر علی جلایر بود فرستاد تا اگر مشارالیه پای جلالت پیش نهد دست بردی به وی نمایند. دولنگ اوزبک را با جمعی اوزبکان به دردیگر باغ که قریب به مسجد جامع گوهرشاد بیگم است روان گردانید و میرزا کیچیک را در دروازه بزرگ به توقف امر کرد. جناب سلطنت انتساب میرزا سلطان احمد را به ضبط آن در باغ که به جانب مزار ابوالولید واقع است تعیین نمود. آنگاه پادشاه مؤید منصور با هشتاد نفر از خدام بهرام انتقام

بیت

تیغ آختگان باغ عنصر بر تیغ نوشته یارب انصر^۲

به باغ زاغان در آمده و به استصواب امیر علی شیر در زمان به تأیید ربانی به باغ شمال^۳ خرامید و به خلاف متوقع از امرا و لشکریان که سابقاً بدان جا شتافته بودند هیچ کس را ندیدند. زیرا که وهم و خوف بدان جماعت غلبه کرده هر يك به گوشه ای خزیده بودند بلکه مردمی < هم > که در ملازمت رکاب همایون بودند يك يك گریخته در پس درختان پنهان می شدند. فی الجمله در نواحی قصر قدیم خرگاهی مشاهده سلطان مؤید گشت و بعضی از مخصوصان را اشارت فرمود تا به خرگاہ در آیند به امید آن که شاید یادگار محمد را آن جا بیابند. مقرب الحضرة.

۱- باه یکی از امرا به نزد یادگار محمد رسیده ۲- بیت فقط در نسخه نو

۳- حب، باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود

السلطانية امیر علی شیر قدم جلالت پیش نهاد. <امیر> با باعلی^۱ را > که در آن زمان نوکرش بود^۲ به درون خرگاه فرستاد. امیر مشارالیه جست و جوی بسیار کرده از یادگار محمد میرزا نشان نیافت. باز گشت و جناب مقرب الحضرة السلطانية به حضرت اعلی خاقانی پیوسته به اتفاق به در کوشک رفتند. سلطان حسین میرزا ملازمان را به بالارفتن مأمور گردانید. < از هیچ کس جوابی نشنید^۳ > و به واسطه کثرت وهمی که بر ایشان مستولی شده بود از هم جدا نمی شدند.

< آخر الامر >^۴ امیر علی شیر شمشیر را به جای عصا به دست گرفته به بالا صعود نمود. امیر قل علی و بعضی از مردمان از راه دیگر، بر فراز قصر بر آمدند. مهمتر اسماعیل فراش از باغ بیرون تاخته شمعی چند روشن کرده بیاورد. حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را دستگیر نموده^۵ در حین نزول، امیر قل علی شاهزاده را از وی گرفته از آن راه که امیر علی شیر عروج نمود پایین آورده به نظر سلطان حسین میرزا رسانید.

بیت

ترا که گفت که در باغ عیش و مسند ناز

می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن

قهرمان قهر به قتل او فرمان داد. نتیجه حال روزگار غدار و بازیچه فلک
دوار جور آیین این است. شفق شامش از خون بی گناهان مر کب است و فلق صبحش
از نفس دادخواهان مرتب.

چون امرای تر کمان این خبر را شنیدند، در آن اوان فوجی از ایشان در-
باغ زاغان و بعضی در باغ زبیده اقامت داشتند. راه عراق پیش گرفتند. سلطان حسین-
میرزا بر سریر سلطنت جلوس نمود و امیر علی جلایر را که از عظمای امرای یادگار-

۱- تکمیل از حبیب السیر - تو : امیر نظام الدین ماه علی ۲- از حبیب السیر

۳- مط : میرزا یادگار محمد با دو خادم و خادمه ای بر بام چنان در خواب غفلت بود که آن زمان آگاه شد که او را گرفته بودند... تذ: مست در بر محبوبه خفته بود.

محمد میرزا بود به قتل آورد.

چون این خبر به مسامع حسن پادشاه رسید، آتش غضبش اشتعال یافته اغرلو- محمد را با سپاه بسیار به جانب استرآباد ارسال نمود و فرمود که لشکریان در ری قشلاق نمایند که از برای بهار به نفس خود متوجه خراسان شویم. در این اثنا، شیخ- الاسلام عبدالله که از اولاد شیخ ابوسعید بن ابی الخیر است به رسم رسالت از پیش سلطان حسین میرزا آمده مکتوبی آورد بر این مضمون که تاغایت از این مخلص نیکوخواه صادق العقیده بی اشتباه غیر از سلوک مسالک وفا و وفای و استقامت بر مناهج مستقیمه خلت و اتفاق صورتی روی نموده و هر چند از آن جانب مکرر افعال و اطواری که هر یک از آن بر قطع روابط عهد و پیمان دلیلی قاطع و برهانی ساطع بوده بر منصفه ظهور رخ نمای گشته این مخلص آنها را کأن لم یکن انگاشته:

اولا آن که آن جناب قتل سلطان ابوسعید شهید جایز داشت و حقوق صدساله این خانواده خلافت آشیان را نسیاً منسیاً انگاشت. اصلا بدان التفات نمودیم. باز به ارسال رسل و رسالت مبادرت نمودیم بی آن که از این جانب سرموئی مخالفت روی نماید. یادگار محمد میرزا را با غلبه سپاه بدین جانب فرستادید، هنوز در مقابل راست نایستاده بود که فرار نمود. این صورت را نیز حکم بر طریقهای سابق کردیم و از- طریق مستقیم محبت انحراف جایز نداشتیم. حتی نوبت دیگر هم که امیرزاده مشارالیه را با لشکر بسیار بدین جانب فرستادید و نوکران آن جناب بدست قراولان م گرفتار گشتند، با وجود آن که مستوجب انواع غضب و سیاست بودند رعایت کرده باز به خدمت فرستادیم. چون یادگار محمد میرزا به قتل آمد، یوسف بیک و شاه منصور و باقی مردم بایندر که گرفتار گشته بودند ایشان را به سلامت بهر گاه فرستادیم. با وجود چندین مروت بر ولایت این محب که گذشتند از سر تالان و تاراج که شیوه نامحمود ایشان است نگذشتند و دیگر بسطام و دامغان را که از قدیم داخل مملکت